



سوسیالیسم کارگری

نشریه سیاسی-تحلیلی سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان

سال دوم، شماره 11

سردبیر: ر. پیکارجو

قوس ۱۳۹۳، دسامبر ۲۰۱۴

سفن سردبیر:

"دولت وحدت ملی"؛ قدرت دوافکتو؟

دو ماه و اندی پس از به دنیا آمدن موجود عجیب الخلقه یی به نام "دولت وحدت ملی" به دایه گگی جان کری وزیر خارجه امپریالیسم امریکا، رهبران و خالقین این پروژه بر سر تقسیم قومی و تباری قدرت حاکمه و پستها و مقام های حکومتی آنهم پس از چانه زنی ها و بده و بستان های زیاد بر سر تشکیل کابینه سرانجام به توافق رسیدند. این مدت به دلیل سهم خواهی سهام داران و دلالتان قدرت، علی الرغم تشدید و گسترش جنگ و حملات انتحاری، بیداد فقر و بیکاری و هزاران جنایت سازمان یافته دیگر جدال بر سر تقسیم ارکان قدرت تا اینجا پایان یافته است ولی دیده شود که سهم خواهی ارتجاع اسلامی- قومی متشکل در دو سوی این جدال در نهایت به چه می انجامد. چون هر دو صف این دعوا در تلاش بوده و است تا سهم هرچه بیشتری از خوان قدرت را نصیب خود سازد. همانطور که همه شاهد بودیم "دولت وحدت ملی" پس از چانه زنی های بیشمار میان این دو صف مدعی قدرت حاکمه، شکل گرفت. این دولت به موجود دو سر شباهت دارد که هر سر آن می خواهد به جهت و سویی که

خود مراد می داند سیر و حرکت کند، که این خود در عمل چیزی نیست جز دو مرجع متضاد قدرت در یک نهاد. دو مرجع و ارکانی که همدیگر را بر نمی تابند و منافع و سیاستهای یک سانی را نمی توانند نمایندگی نمایند. روشن است که چنین ترکیب متعارض و متضاد، که اگر اراده ارباب در مهندسی آن دخالت نداشت، تا حد یک صف آرائی خونین نیز داشت پیش می رفت، قاعدتاً نمی تواند تجانسی را داشته باشد که پیرامون آن سیاست و اهداف یک سانی شکل گیرد. بناءً چنان که شاهد استیم قدرت های سرمایه داری جهانی در رأس امپریالیسم امریکا به عنوان بانی و شکل دهنده این معجون مرکب نیز به این تناقض پی برده و معترف اند. به همین دلیل ساده هم است که نمی توانند سیاست دیگری جز تقسیم مساویانه غنایم، قدرت و ثروت، در این میان قدرت سیاسی، را میان این رهزنان بپذیرند.

بر این اساس، مراجع قدرتی که حاصل چنین تقسیم و سهم بری باشند نمی توانند سیاست و مرجع معین و یک دست قدرت را نمایندگی کنند چون با توجه به ترکیب و گرایشاتی که در فوق بدان اشاره شد "دولت وحدت ملی" خود در متن و هسته خودش این تناقض و تنش ها را حمل می کند. این یکی از چالش های اساسی و تناقضات درونی رژیم است که امکان ثبات و تبدیل شدن آن به یک رژیم متعارف ادامه در صفحه ۲

خشونت علیه زنان حاصل نظام گنبدیده سرمایه داری

است! صفحه ۴



اعلامیه مشترک

سازمان سوسیالیست های کارگری
افغانستان و

کانون سوسیالیست های کارگری

ناسیونالیسم پنهان در شعار های

عوام پسند

صفحه ۸



اتیلا مهربان

تبصره ای پیرامون

"سمپوزیوم حقوق و توانمند سازی

زنان افغان"

صفحه ۱۵



زرقا فروغ

دین و دانش در نبردی دائمی با

همدیگر

صفحه ۱۲



عزیز یاسین

اپارتاید جدید "دانشگاه خالص

زنانه" محکوم است!

صفحه ۱۴

ح. بریالی



آزادی، برابری، حکومت کارگری

را از آن می گیرد. هرچند که در تلاش مذبوحانه مجریان قدرت در هیئت اشرف غنی و عبدالله عبدالله در کنفرانس مطبوعاتی شان تحت عنوان "نیاز جامعه" و "خواست جامعه جهانی" این تناقضات و تعارضات آشکار را خواستند در هاله ای از ابهام بیچند ولی آن را می شد از لابلای همین کنفرانس مطبوعاتی هم خواند. هر دو صف مدعی قدرت هم اکنون و هم در هنگام کمپاین های تبلیغاتی شان در جریان انتخابات چین وانمود کردند که در تقابل مخالفین مسلح رژیم، برادران نتنی ولی ناراض شان، از قانون اساسی و احکام مندرج در آن دفاع و آن را صیانت خواهند نمود. ولی چنانچه در عمل دیدیم هر دو صف از موضع انتیکی در قبال تقسیم قدرت حرکت نموده و خلاف احکام قانون اساسی پی که ادعای پابندی به آنرا دارند، و در مغایرت با آن، البته به دستور و مهندسی امپریالیسم امریکا، به نهادی شکل دادند که از هیچ منظر و نگاهی هم بر مبنای قانون اساسی دولت پوشالی و هم از منظر مردم علی العموم، مشروعیتی ندارد.

دولت کنونی به رهبری اشرف غنی که خود دچار تناقضات درونی عجیب و غریبی است، در آغازین روزهای دست یافتن به قدرت سیاسی جهت سرپوش گذاشتن بر تناقضات و ضعف های درونی اش در اقدامات محیرالعقولی دست به سفر های خارجی زد تا بر مبنای آن بتواند کشورهای منطقه از جمله عربستان سعودی و پاکستان را که حامی اصلی امارت اسلامی طالبان به شمار می رفتند و اکنون نیز از حامیان طالبان به شمار می روند متقاعد بسازد تا در ضمن بهبود روابط با دولت تحت رهبری اش، دست از حمایت طالبان و حزب اسلامی برداشته و منافع استراتژیک شان را در چارچوب حاکمیت کنونی و از مجرای آن جستجو نمایند. قابل یاد آوریست که هم اکنون عربستان سعودی و قدرت حاکمه آن در منازعات و رقابت های منطقه پی دارد نقش اساسی را بازی می نماید و آشکارا

میخواهد به عنوان یک قدرت منطقه پی به شمار آید. چنانکه نقش این دولت ارتجاعی، در سیمای روایت سلفی از اسلام، هم در به راه اندازی بحران سوریه و عراق و بیشتر از همه در حمایت از دولت اسلامی داعش، کاملاً عیان می باشد. سیاست های اتخاذ شده از جانب دولت سعودی و نقشی را که در گذشته به عنوان حامی اصلی امارت اسلامی طالبان به عهده داشت و هم اکنون نیز از این جایگاه و در رقابت با جمهوری اسلامی ایران در قضایای افغانستان عملاً دخالت دارد، به هیچ شهروند آگاه جامعه پنهان نیست و نبوده است. اشرف غنی که در صدد است تا فاصله میان ارگ و مسجد را کوتاه بسازد طبق دستور، به حکام عربستان سعودی توسل جست و اولین سفر رسمی اش را از آنجا آغاز و خواست تا از این طریق کسب حمایت نماید؛



دولت سعودی در مرحله نخست چک سفیدی را امضاً و از طریق سفارتش در کابل در اختیار نهادی گذاشت تا با آن بتواند پروژه اسلامیزه شدن هرچه بیشتر حیات سیاسی و اجتماعی جامعه افغانستان را بر آورده بسازد. اما در مورد اینکه قدرت حاکمه در عربستان سعودی چگونه می تواند زمینه تفاهم و صلح میان طالبان و "دولت وحدت ملی" را فراهم آورد، ناروشن است. اما این سفر قبل از همه **زمینه نفوذ سیاسی و ایدئولوژیک هرچه بیشتر دولت ارتجاعی عربستان سعودی را مساعد ساخت.** چنان که ذکر شد عربستان سعودی به عنوان اشاعه دهنده وهابیت و روایت سلفی از اسلام با طرح ایجاد "مرکز آموزش اسلامی" در کابل، در جهت استحکام مواضع ایدئولوژیک جنبش ارتجاع اسلامی و به سود این

نیرو وارد عمل شد. باید یادآور شویم که در این مدت، پس از سرنگونی امارت اسلامی طالبان، دولت عربستان سعودی در هیچ پروژه عام المنفعه در افغانستان شرکت نداشته است.

افغانستان و مردمش قبل از آن که به مؤسسات تخدیر و طالب سازی نیاز داشته باشد به مراکز درمانی، آب آشامیدنی و دارو درمان نیازمندانست که شیوخ و ارتجاع حاکم در عربستان سعودی در هیچ یک از پروژه های انکشافی از این دست نقش و مشارکتی نداشته اند. ارمغان حاکمیت ارتجاعی عربستان سعودی به مردم افغانستان طی این چهار دهه خونبار چیزی نبود جز پرورش ارتجاع مذهبی و صدور جنگ و کشتار در وجود ارتجاع اسلامی چون مجاهدین و طالبان.

سفر اشرف غنی به پاکستان که در امتداد کسب مشروعیت منطقه پی برای "دولت وحدت ملی" انجام یافت نیز تلاشی بود در جهت استحکام روابط دوستانه بین دو کشور و "مبارزه علیه تروریسم". تروریسمی که در پاکستان سازمان، تجهیز و تمویل می شود. در مذاکراتی که پشت در های بسته برگزار شد دولتمردان پاکستان متعهد شدند که در راستای فراهم آوری زمینه های صلح با دولت افغانستان همکاری نمایند. هنوز اشرف غنی و هیئت همراهش به افغانستان بر نگشته بودند که مولانا فضل الرحمن رهبر جماعت علمای پاکستان فتوا داد که جنگ در افغانستان جایز است. نه تنها به این فتوا بسنده نشد بلکه پرویز مشرف رئیس جمهور اسبق این کشور نیز مدعی شد که در افغانستان جنگ نیابتی میان کشور متبوعش و هندوستان پیش می رود و تا آن هنگام که پاکستان منافع استراتژیکش بر آورده نشود دولت مردان و نظامیان پاکستان از حربه حمایت از قوم پشتون برای بی ثبات ساختن افغانستان استفاده خواهند برد. و قدرت حاکمه در پاکستان برای به دست آوردن و تأمین منافع منطقه ادامه در صفحه ۳

گزارش کارگری

برده گی مدرن در قطر جان ۱۴۰۰ کارگر را تا به حال گرفته است. صد ها کارگر مهاجر در قطر در اعتراض به پایین بودن دستمزد های شان دست به اعتصاب زدند. این کارگران که از کشور های دیگر برای ساختن استادیوم های فوتبال جام جهانی سال ۲۰۲۲ به قطر آورده شد اند به شکل برده واری مورد استثمار قرار می گیرند. کارفرمایان از پرداخت حقوقی که در آغاز استخدام این کارگران تعهد سپرده بودند، ابا ورزیده اند. در عین حال در این برده داری مدرن این کارگران مهاجر بدون مجوز کارفرما حق ترک این کشور را ندارند و مدارک و روادید سفر شان نیز در اختیار صاحبان سرمایه قرار دارد. این اولین بار است که کارگران مهاجر بخش ساختمانی خود شان را سازمان داده اند تا بتوانند با اتحاد و تشکل از حقوق و مطالبات برحق شان در قبال مناسبات حاکم دفاع نمایند.

طبق گزارش رسانه ها ۶۰۰ تن از کارگران مهاجر نیپالی برخلاف تصور کارفرمایان و صاحبان سرمایه در قطر دست به اعتصاب زده اند. حالا دیگر صدای اعتراض طبقه کارگر که سالهای متمادی با سکوت شرم آور رسانه ها و قدرت حاکمه به طور وحشتناکی مورد استثمار و ستم قرار می گرفتند، از خیابان های قطر نیز شنیده می شود. حقوق ماهیانه این کارگران که در بدترین و وحشیانه ترین شرایط مورد استثمار قرار می گیرند ۶۰۰ ریال معادل ۱۷۰ دالر می باشد. صد کارگر مهاجر دیگر نیز به هم طبقه بی های نیپالی شان در این اعتصاب و اعتراض پیوسته اند. در امارت اسلامی سرمایه در قطر هر نوع فعالیت متشکل کارگری ممنوع است و این اقدام کارگران مهاجر می تواند زمینه ساز شکل گیری نهاد های کارگری برای دفاع از حقوق شان باشد.

گی و پایداری بالا ببرند. پاکستان و متحدینش در وجود طالبان و حزب اسلامی، که بخشاً در هر دو جناح قدرت حاکمه حضور پُر رنگ و با معنی نیز دارند، با وارد آوردن فشار جنگی عرصه را به دولتمردان "دولت وحدت ملی" تنگ تر نموده است تا در حد ممکن شرایط اش را بپذیرند. در هر دو طرف این جدال هستند کسانی که به یکی از این گزینه ها، چه سرکوب و نابودی و چه مصالحه و مشارکت تمایل دارند. عدم تمایل علنی و رسمی طالبان به مذاکره با "دولت وحدت ملی" و کوبیدن هر چه بیشتر بر طبل جنگ، به ویژه تشدید حملات در پایتخت، بیانگر استراتژی دست بالا پیدا کردن طالبان و حامیان آن در معاملات بعدی و احياناً مشارکت در قدرت سیاسی است.



هم طالبان و هم حامیان آن از جمله دولت پاکستان این را به روشنی در یافته اند که دیگر آن جایگاه و موقعیتی را که در گذشته و در دهه نود داشته اند امروزه ندارند، چون از منظر مردم افغانستان طالبان یک نیروی منفور است که به هیچ صورت و تحت هیچ شرایطی مانند آن سالها به قدرت باز نخواهند گشت و از چنین اقبالی نیز برخوردار نیست. بناءً "دولت وحدت ملی" و سران و حامیان آن قبل از همه و فراتر از چالشهای اجتماعی متعددی که به آن گرفتار است، دولت ضعیف، شکننده و دست نگری است که تناقضات درونی اش زمینه هر گونه مانور و ابتکار را از آن گرفته است و به همین دلیل در معادلات سیاسی و دیپلماتیک نمی تواند سیاست مستقلی را که مشروعیت مردمی داشته باشد نمایندگی نماید.

بی مورد نظرشان و به دلیل موقعیت استراتژیک و جیوپولیتیک افغانستان از مداخله در امور آن دست بر نخواهد داشت.

هرچند که دولت افغانستان و حامیان جهانی و منطقه یی اش پروژه مصالحه میان دولت و طالبان را هنوز از دستور کارشان خارج نکرده اند، و سفر اشرف غنی به پاکستان نیز این را می رساند که پروژه و سیاستی که از جانب کرزی و جناحهای حامی او در گذشته و تا آخرین روزهای حاکمیتش علی الرغم امتناع طالبان از مذاکره و مصالحه، با تضرع دنبال می شد، در اشکال دیگری ادامه یافته است. و به نظر میرسد که همان سیاست امروز نیز با تناقضات معین در درون حاکمیت که سیاست یک سانی را نماینده گی نمی تواند دنبال می شود. چون اشرف غنی طالبان را مخالف سیاسی می خواند و جناح عبدالله عبدالله از آنها به عنوان دشمنان افغانستان اسم می برد، و در این میان پاکستان نیز از کارت طالبان و حزب اسلامی استفاده لازم را می برد. تشدید فعالیت های نظامی و حملات انتحاری طالبان در این چند هفته اخیر بیانگر آن است که پاکستان می خواهد شرایط و منافع استراتژیکش را به دولتمردان "دولت وحدت ملی" گوش زد نماید. جناح مخالف مصالحه و مشارکت طالبان در قدرت در وجود جناح عبدالله عبدالله، علی الرغم غوغا سالاری، میدانند که نمی توانند منافع پاکستان را انکار نمایند. به این دلیل و با توجه به تناقضات و تمایلات سیاسی متضاد "دولت وحدت ملی" و مهمتر از آن عدم مشروعیت حاکمیت شان، قادر نیستند تا استراتژی مصالحه با طالبان را کنار بگذارند و بالتبع منافع استراتژیک پاکستان که در وجود این نیروها تبلور یافته است را نادیده انگارند. اما میخوانند چنین وانمود نمایند که با اتخاذ روشهای قاطعتر و توسل به زور و از موضع برتر موقعیت جناحی شانرا در "دولت وحدت ملی" به عنوان نمادی از استاده

تل دوی د کارگری طبقی پبوستون!

خسونت علیه زنان حاصل نظام گنبدیده سرمایه داری است!

دیگر از جمله: نداشتن حق طلاق یا حق حضانت کودکان و... و خودسوزی و اقدام به خودکشی از جمله خسونت هایی است که هر روزه به زنان ایرانی و افغانستانی و عراقی و کشورهای عربی... تحمیل می شود. جنگهای امپریالیستی موجود در خاورمیانه اولین قربانیان خود را از میان زنان و کودکان می گیرد، این زنان و کودکان هستند که همیشه مورد تجاوز جنسی نیروهای نظامی فاتحین!! قرار می گیرند.

وقتی در مورد ضرب و شتم، تجاوز، تحقیر و توهین به زنان در خانه هایشان توسط همسر فعلی و یا سابق و یا مردان خانواده حرف می زنیم، بدان معنی نیست که این خسونت ها صرفاً بر برخی از زنان اعمال می شود. اکثریت زنان در جهان مورد خسونت خانه گوی قرار دارند. پایه اساسی خسونت خانه گوی به رابطه قدرت بین زن و مرد بر می گردد. سیستم مرد سالار سرمایه داری به گونه یی سازماندهی شده است که در قوانین و برنامه های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اش و در مناسبات طبقاتی و استثمارگرانه اش، مرد را برتر از زن معرفی می کند و از نظر اجتماعی برای زن همیشه جایگاهی درجه دوم قائل است. به همین دلیل است که وقتی زنی مورد ضرب و شتم همسرش قرار می گیرد، به جای اینکه مرد مقصر دانسته شود، این زن است که مورد سرزنش و ملامت قرار می گیرد.

در افغانستان به علت خسونت سهمگین خانه گوی برخی از زنان به ناچار از خانه فرار می نمایند. فرار از **خسونت و جستن پناه، جرم و مایه ننگ شمرده می شود** و بدین سبب اغلباً مجازات زندان برای زنان را در پی دارد و در مواردی هم تحت عنوان صیانت از "شرافت" خانواده، زنان فراری را به شکل فجیعی به قتل می رسانند. همین اکنون صدها زن و دختر در افغانستان به دلیل "جرایم اخلاقی" دستگیر و با فرزندان شان در زندان ها به سر میبرند. ستم بر زنان

اشکال خشن تری اعمال میشود. امروزه با پیشروی خسونت بر سه بلیون زن در جهان امری "خصوصی" تلقی میشود. در حالیکه این خسونتها نه تنها خصوصی نیست بلکه ریشه آن در مناسباتی نهفته است که مالکیت بر زن و زن ستیزی را تقدیس می کند و خسونت را هر روز تولید و باز تولید می نماید. در بسیاری از کشورهای خاورمیانه مذهب و سنتهای عقب مانده ارتجاعی و فرهنگ مرد سالارانه توانسته است فقر و درمانده گوی و باورهای زن ستیزانه و افکار مردسالارانه را ترویج و خسونت را در جامعه گسترش داده و قربانیان اصلی را از زنان و کودکان بگیرد.

در این میان خود دولتها هم با وضع قوانین تبعیض آمیز علیه زنان با نادیده گرفتن خسونت هایی که به زنان به بهانه نسبییت فرهنگی، روا داشته میشود نقش بسیار مهمی را ایفاء می کنند بعنوان نمونه در



کشورهای اسلامی مانند افغانستان، عراق، عربستان، سوریه و ایران و پاکستان و... که اسلام سیاسی در قدرت است و نیروهای مرتجع و واپسگرا دست بالا را دارند اعمال آنها را در قالب قوانین ضد انسانی سنگسار و اعدام و شلاق و ... می بینیم. در کنار تجاوز و قتل های ناموسی، و بی حقوقی اجتماعی

انواع خسونت بر علیه زنان در نتیجه عملکرد مناسبات سرمایه داری است که در کشورهای مختلف به اشکال گوناگون خود را نشان می دهد. در کشورهایی که فرهنگ طبقه حاکم زیر پوشش ایده های مذهبی بر جامعه حاکم است خسونت بر علیه زنان در اشکال پیشامردن صورت می گیرد. ارتجاع حاکم اسلامی در کشورهای خاورمیانه اولین قربانیان خود را از میان زنان می گیرد.

ریشه خسونت علیه زنان را در مناسباتی باید دید که زنان را بنا به جنسیت زن بودن، فرودست و شهروند درجه دوم می شمارد. خسونت علیه زنان جا و مکان خاصی نمی شناسد. زنان در خانه، خیابان و یا محل کار با انواع خسونت روبرو و از امنیت جانی محروم اند. خسونت علیه زنان، با وجود ادعاهای دولت ها و نهادهای بین المللی مبنی بر کاهش آن، همچنان پدیده یی گسترده و آشکار و شنیع است. زنان جهان، با تفاوت هایی در کشورهای مختلف، آماج خسونت فزیکتی، روحی و روانی، خانه گوی، اقتصادی، جنسی، ناموسی و خسونت حقوقی و کلامی قرار می گیرند. قربانیان سرکوب دولتی، ضرب و شتم در جامعه و خانواده، تحقیر، ختنه جنسی و قتل های ناموسی هم هستند.

در کشورهای پیشرفته به یمن مبارزات جنبشهای اجتماعی، زنان از آزادیهای فردی برخوردار اند. اما در کشورهایی با ساختار سیاسی دیکتاتوری- مذهبی زنان حتی از این حقوق هم محروم هستند. خسونت علیه زنان پدیده یی جهانی است، چنانکه در سرمایه داری غربی به شکلی و در بنیادگرایی دینی به

افغانی تنها مختص به دوره امارت اسلامی طالبان یا بعد از آن نیست، جریانات مرتجع اسلامی - قومی قبل از ایجاد امارت اسلامی طالبان همچنان زنان را مورد ظلم و ستم قرار داده اند.

پس از سقوط امارت اسلامی طالبان و ۱۳ سال پس از مهندسی حاکمیت کنونی توسط قدرتهای امپریالیستی، هنوز زنان افغانستان بیحقوق و جنس دوم تلقی می گردند و در معرض خطر ربوده شدن، تجاوز، ازدواج اجباری و خرید و فروش قرار دارند. از زمان اشغال افغانستان توسط نیروهای آمریکایی و ناتو و با تسلط هرچه بیشتر نیروهای ارتجاعی بر اهرام قدرت وضعیت زنان افغان هر روز دارد بدتر می شود. طبق ادعاهای بنیان و حامیان حاکمیت کنونی دال بر رفع محرومیت و ستم و اعاده حقوق زنان، نه تنها کمکی اساسی به بهتر شدن وضعیت آنها نشده است بلکه بیحقوقی، ستم جنسیتی و کشتار زنان به عناوین مختلف در حال افزایش است. در حال حاضر "دولت وحدت ملی" به رهبری اشرف غنی احمدزی، به بهانه "صیانت" از زنان در صدد نهادینه ساختن آپارتاید جنسی است و با تفکیک جنسیتی بین زن و مرد در مدارس و دانشگاه ها و کشیدن دیوار بین آنها، می خواهد حقوق انسانی زنان را هر چه بیشتر پایمال نماید.

ستم جنسی روا داشته شده بر زنان در افغانستان نمونه یی بارزی از توحش یک حکومت مذهبی در مناسبات سرمایه داری است که زنان را مورد همه نوع تبعیض، ستم، سرکوب، تجاوز و حذف فیزیکی قرار میدهد. نظام عقب مانده، فاسد و استثمارگری که بر مبنای باورهای به شدت ضد زن و متحجر عصر بربریت و عرف و سنتهای مرسوم در جوامع بدوی زنده گی نیمی از جمعیت افغانستان را به تباهی کشیده است. بسیاری از زنان افغان امروزه از نگاه جامعه زن ستیز و مردسالار حاکم، ابزارهایی هستند برای حل و فصل نزاع

و اختلافات بین خانواده ها و قبایل. سیمای واقعی جامعه افغانستان سیمای زنانی است که در این کشور نه فقط از جانب ملا و کدخدا و آقا و ریش سفید محل و جنگ سالار و حکام محلی و کشوری، بلکه برادر، پدر و شوهر خود نیز همواره نکوهش، تحقیر، سرکوب و تبعید و خانه نشین میشود. سرشان را از تن شان جدا می کنند و گوش و دماغشان را می برند و صورتهايشان را با اسید می سوزانند. در کودکی و سنین نوجوانی آنها را چون مواشی به فروش می رسانند و وادار به ازدواج اجباری می کنند! زنان و دختران خردسال که اغلب ده - دوازده ساله هستند با وحشیانه ترین شیوه ممکن مورد تجاوز ملایان یا رهبران دینی قرار می گیرند. اعتراض به این جنایات و افشای آن از طرف خانواده زن با خدشه دار شدن چهره کربه مذهب، رسوا شدن عاملان این تجاوز، سیاسی شدن مسأله و تهدید دارو دسته طالبان که حیات و زنده گی این دختران خردسال و خانواده هاشان را بخطر می اندازد، روبرو است.



در حقیقت ستم و خشونت بر زنان در همه ابعاد آن مضاعف است. از یک سو خشونت در خانواده و از سوی دیگر خشونت در اجتماع و مضاف بر آن خشونتی که در اثر جنگ و از جانب نیروهای سیاه ارتجاعی و در گیر بر زنان وارد می گردد. **افغانی جزء غنایم جنگی محسوب شده و مورد تجاوز جنسی قرار می گیرند.** برای ارضای غرایض جنسی شیوخ و سرمایه داران عرب و پاکستانی در بدل مبلغ ناچیزی به فروش می رسند. سنگسار، زنده به گور کردن، قتل و تجاوز و اعدام پنهانی و علنی زنان، قتل های ناموسی، همه این قساوتها و جنایات در حضور منادیان حقوق بشر و جلو چشم شان بر زنان در افغانستان روا داشته میشود.

با این همه، زنان افغانی از مبارزه برای کسب حقوق برابر و انسانی خود بر علیه این نظام ارتجاعی دست نکشیده و علی الرغم تمامی مصائب، قید و بندها و موانع، با استفاده از شیوه های مختلف مبارزاتی به مقاومت و مبارزه ادامه می دهند. تمامی نظم کهن و قوانین عصر حجر را به چالش می کشند و بربریت و توحش آن را هر چه بیشتر در مقابل چشم جهانیان به نمایش گذاشته و افشاء می نمایند.

دولت سرکوب، ترور، زندان و شکنجه و اعدام جمهوری اسلامی در ایران در حدود سی و شش سال است که خشونت سیستماتیک را بر علیه زنان در مناسبات حاکم بر جامعه نهادینه نموده است. در این میان رژیم جمهوری اسلامی هم به مثابه رژیم مدافع بربریت سرمایه داری و هم به مثابه رژیمی که مذهب را نیز به ابزاری برای تشدید این مناسبات ضد انسانی تبدیل نموده است، کارنامه بس هولناکی را در ارتباط با زن ستیزی با خود حمل می کند. این رژیم با بهره گیری از مذهب به مثابه ابزار ایدئولوژیک و با یاری گرفتن از فرهنگ عقب مانده مردسالارانه، تبعیض و نابرابری های جنسیتی و خشونت بر زنان را قانونیت و رسمیت بخشیده است. جمهوری اسلامی اولین حرکتی ضد انقلابی خود را با سرکوب زنان آغاز نمود. اجباری نمودن حجاب، محروم کردن زنان از حضور در برخی از رشته های دانشگاهی، برخی مشاغل، کرسی های قضاوت و بعضاً وکالت و لغو قانون حمایت خانواده از اولین اقدامات حکومت زن ستیز جمهوری اسلامی بود.

به دنبال آن تا کنون ابتدایی ترین حقوق اولیه زنان نظیر حق طلاق، حق سرپرستی فرزندان، حق ارث، حق مسافرت، حق انتخاب لباس و غیره توسط رژیم جنایتکار اسلامی سلب گردیده است. زنان حق معاشرت آزادانه با مردان را ندارند، تفکیک جنسیتی در تمام ارکان جامعه و حتی در مؤسسات آموزشی به یک اصل خدشه ناپذیر تبدیل شده است و "متخلفین" با ضرب و جرح خواهران زینب و حتی حبس و تعزیر مواجه می شوند و همزمان رژیم با اعطای حق چند همسری به مردان و رواج دادن صیغه، چهره یی قانونی به فحشاء و خرید و فروش ادامه در صفحه ۶

زن به مثابه کالا داده است، اینها نمونه هایی از دهها مواردی است که داعشی های جمهوری اسلامی امروز برای زنان ایران ایجاد نموده اند. انعکاس این مجموعه از خشونت دولتی علیه زنان مستقیماً در جامعه و خانواده تاثیر گذاشته و سبب افزایش خشونت های خانه گوی و اجتماعی شده است.

اما زنان ایران از همان اوائل انقلاب برای احقاق حق خود با جمهوری اسلامی به مبارزه برخاستند. زنان ایران در حدود بیش از سه دهه است که بر علیه نظام جمهوری اسلامی و تمام قوانین زن ستیز و ارتجاعی اش درگیر مبارزه ی مداوم و پیگیر می باشند. و در این راستا تا به حال بهای سنگینی از زندان، تجاوز، شکنجه و اعدام پرداخته اند. به ویژه در برآمد دو دوره جنبش توده یی در ایران، زنان در قالب یک جنبش اجتماعی نقش کلیدی و اساسی مبارزاتی ایفاء نموده اند.

پایه ایدئولوژیک، نماد و شاخص یک حکومت اسلامی را موقعیت فرودست و برده گی و بی حقوقی کامل زنان تشکیل میدهد و ما شاهد هستیم که چگونه از رشد بنیادگرایان مذهبی با حمایت امپریالیستها در منطقه خاورمیانه داعشی ها ظهور نمودند و اولین حملات ددمنشانه و وحشیانه خود را علیه زنان از تجاوز و قتل تا فروش آنها در عراق و سوریه به نمایش گذاشتند. البته حمله داعشی ها بر زنان و اعمال وحشیانه آنها پدیده جدیدی نیست که در منطقه اتفاق افتاده باشد، اینها فرزندان خلف جمهوری اسلامیها و طالبان ها هستند که بیشتر از سه دهه است که از هر نوع زن ستیزی و خشونت بر زنان ابائی نورزیده اند. اخیراً شاهد هستیم که در ایران داعشی های جمهوری اسلامی با تصویب " قانون امر به معروف و نهی از منکر " با پاشیدن اسید به روی تعدادی از زنان تحت عنوان بدحجابی از برادران داعشی خود در عراق و سوریه سبقت گرفته اند و به آنها ثابت نمودند که اجازه نخواهند داد تا آنها در سبعت و

وحشیگری مقام اول را اتخاذ نمایند. اسید پاشی بر روی زنان یکی از دستاوردهای حکومت های جنایتکار اسلامی است که آمار آن در ایران از صدها و در کشورهای اسلامی منطقه از هزاران تجاوز نموده است.

در غرب از زن برای کسب سود در انواع صنعت سکس، پورنوگرافی، مدلینگ و تبلیغات استفاده می شود. در خاورمیانه، داعش زنان را برده می کند و لیست قیمت های آنان را با افتخار به اطلاع عموم می رساند. در افریقا بوکو حرام زنان را می دزد و همچون برده می فروشد. در افغانستان و پاکستان طالبان زنان را به اشکال مختلف به قتل می رسانند. در ایران حکومت اسلامی زنان را دستگیر می کند، شلاق می زند، سنگسار می کند، اعدام می کند، به آنان اسید می پاشد، لایحه های پی در پی بر علیه آنان تصویب می نماید.

در نظام سرمایه داری زنان علاوه بر اینکه یک بار مثل مردان هم طبقه یی خود و در کنار آنها تحت استثمار و مورد ستم های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ناشی از سیستم اقتصادی حاکم بر جامعه طبقاتی قرار می گیرند (ستم طبقاتی)، یک بار هم صرفاً به خاطر زن بودنشان مورد ستم قرار می گیرند (ستم جنسیتی). اگر یک زن، کارگر است علاوه بر این که همانند کارگر مرد از طرف سرمایه دار استثمار می شود، به خاطر زن بودنش هم مورد استثمار قرار می گیرد. به این معنی که مزد کمتری به او داده می شود، یعنی استثمارش شدیدتر از مرد هم طبقه یی اش می باشد. در ضمن اینکه زن کارگر در محیط کارخانه و واحد تولیدی صرفاً به خاطر زن بودنش به اشکال مختلف به خصوص از طرف کارفرمای خود مورد تحقیر و آزار و اذیت جنسی و خشونت قرار می گیرد، حتی از طرف همکاران مرد خود نیز از تحقیر و توهین مصون نمی باشد. اذیت و آزار و تحقیر زنان طبقات تحت ستم و استثمار آنان به اشکال مختلف صورت میگیرد. به عنوان مثال: در کشوری مانند ایران سرمایه داران و مالکان کارگاههای فرشبافی زنان و

دختران جوانی را از خردسالی ساعت های طولانی در زیرزمین های نمناک و تاریک پای دستگاههای قالیبافی و فرش بافی به کار گماشته و آنها را در ازای پرداخت چندرغازی به شدیدترین شکل و بدون هیچ گونه مزایای شغلی و امنیت کاری مورد استثمار قرار می دهند، و هر زمان هم که از کار ناتوان شدند مانند کالایی فرسوده بدون هیچ گونه حمایتی به گوشه یی پرت می شوند. اما ایدئولوگ های سرمایه، صاحبان و مالکان سرمایه هیچگاه اینها را به پای خشونت سرمایه داری حاکم نمی نویسند. برایشان این امری کاملاً طبیعی بوده و خود را محق می دانند که این شیوه بیرحمانه همراه با خشونت را در مورد این بخش از زنان کارگر به کار گیرند. از طرف دیگر کار برابر زنان کارگر با مردان با دستمزدی نابرابر برای زنان به همراه است و در بحرانهای اقتصادی باز هم زنان در صف مقدم قربانیان بحران هستند و اولین کسانی هستند که به کنج خانه ها رانده میشوند.

سرمایه داری جهانی امروز در حالی که در بحران های سیاسی - اقتصادی و اجتماعی خویش به سر میرد با اتخاذ سیاست های نئولیبرالی و خصوصی سازی، فقر و فحشا و اعتیاد و بیکاری را به پدیده یی وسیعاً رایج در جهان تبدیل کرده است. در نظام سرمایه داری جهانی که زنان سه چهارم بیسوادان و اکثریت فقرای آنرا تشکیل می دهند، وخامت اوضاع اقتصادی و تحمیل سیاست های ریاضت کشی، بیش از گذشته شکاف طبقاتی بر مبنای جنسیت را تعمیق می بخشد. بیکاری و فقر رو به ازدیاد، زنان را در معرض آسیبهای اجتماعی قرار میدهد. زنان در این راستا برای امرار معاش خود و فرزندان شان به کار در تجارت سکس کشانده می شوند. در این معامله نابرابر زنان قربانیانی هستند که هر لحظه در معرض بیشترین درصدهای خشونت قرار دارند.

با تمام توحش و بربریتی که نظام سرمایه داری برای زنان آفریده است بازهم در برخی از نقاط دنیا در همین نظام نابرابر و ظالمانه زنان در سطح یک جنبش و با مبارزات ادامه در صفحه ۷

پیگیر خود توانسته اند ثابت نمایند که می توانند به درجات بالایی از برابری اقتصادی-سیاسی و اجتماعی با مردان دست یابند و به حقوق خود برسند. تونس نمونه مشخصی است که در جریان اعتراضات عظیم اجتماعی که توده های مردم حکومت دیکتاتوری زین العابدین بن علی را سرنگون کردند، زنان نقش پیشرو و تعیین کننده ای داشتند. در دنیای عرب در میان کشورهای اسلامی، زنان تونس از نظر برخورداری از حقوق تقریباً مساوی با مردان، نمونه ای منحصر به فرد هستند. در تونس زنان به ندرت حجاب دارند و از حقوق اجتماعی و سیاسی نسبتاً مساوی با مردان برخوردارند. چنانکه یک سوم قضات در تونس زن هستند، و همچنان زنان در این کشور در قوانین مربوط به طلاق، حقوق مساوی با مردان دارند و چند همسری در تونس غیرقانونی است. زنان از سال ۱۹۶۲ به امکانات کنترل خانواده و از سال ۱۹۶۵ به امکانات برای سقط جنین دسترسی داشته اند یعنی هشت سال قبل از اینکه امکان دسترسی قانونی به سقط جنین برای زنان آمریکائی، آنهم به طور محدود، فراهم آید. زنان تونس بسیاری از حقوق و برابریهای اجتماعی خود را و همچنین دسترسی به سیستم آموزشی پیشرفته را که ورود به آن برای همه گان آزاد است، مدیون یک ماده حقوق مدنی تصویب شده در سال ۱۹۶۵ هستند. زنان تونس در این سال در مبارزه ضد استعماری بر علیه فرانسه نقش بسیار فعال داشتند و به پاس این سابقه مبارزاتی امروزه توانسته اند به حقوق برابر با مردان دست یابند.

امروز ما شاهد مبارزات کوبانی در منطقه خاور میانه هستیم، مبارزه ای که زنان در آن نقش بسیار چشمگیری را دارند و آن مبارزه، مقاومت و ایستاده گی در برابر داعشیان مسلمان و وحشی صفتی است که در منطقه جنایتها

آفریده اند، جنایاتی که نه تنها در تاریخ بی سابقه است بلکه اولین قربانیانش را از زنان و کودکان گرفته است. زنان مبارز و پیشرو کوبانی به منطقه و جهانیان ثابت نمودند که با مبارزه بی پیگیر و سازمان یافته و متشکل شدن در شوراها و کانونها حتی اگر از نظر نیرو و تجهیزات جنگی ضعیف تر از دشمن باشید، با اعتقادی راسخ و همبسته گی و اتحاد می توانید وحشی ترین و بربر منش ترین دشمن را به عقب نشینی وادار و همزمان آزادی و برابری را در چهارچوب همین نظام استثمارگر به ارمغان بیاورید. مبارزه جاری در کوبانی دوست و دشمن را به حیرت واداشت، و بر یکه تازی نیروهای ارتجاعی داعش و امپریالیستها افسار زد. زنان کوبانی "پلاتفرم قانون اساسی" ویژه زنان-مصوب ۱ نوامبر ۲۰۱۴ توسط رهبری کانون جزیره غرب کردستان- سوریه را اعلام نموده و بر این باورند که در چارچوب قوانین دمکراتیک، زنان می توانند به حقوق برابر با مردان دست یابند. در مقدمه این پلاتفرم آمده است: "نظر به آسیب پذیری زنان در جوامع ما از طریق القاء مفاهیم مردانه گی بر بسیاری از معضلات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و روانی، و ظلم و ستم و به حاشیه رانده گی و عقب مانده گی و محرومیت از حقوقی که این واقعیت به زن تحمیل می کند، علاوه بر میراث سنتی، که مانع از پیشرفت زنان و سدی برای آرمان آینده بی بهتر برای زنان است، و وجود قوانین و مصوبات عاملین استبداد- بر علیه زنان- که گواه عمیقی است بر وجود و ادامه مبارزه زنان برای رسیدن به حقوقشان، و در عین حال بازتاب دهنده آنست که نفی آن - بی عدالتی- نه تنها وظیفه زنان بلکه وظیفه کل جامعه است، همچون طلاق با خواست یک طرف، ازدواج اجباری و چند همسری و مسائل بی شماری از این دست که فشار و لطمات آن تا به امروز وجود دارد؛ باور ما به اهمیت نقش زن در خانواده است که هسته اساسی جامعه را تشکیل می دهد و همانا آزادی زن شرط اساسی ایجاد خانواده دمکراتیک و جامعه آزاد خواهد بود، و همچنان مبنای اداره هر سطح جامعه از

تقویت نقش زن و مشارکتش در ساختن و پیشرفت آن جامعه محقق می شود؛ بنابراین همانا زنان به مبارزه تا دستیابی به ضمانت موکد قانونی برای حفظ کرامت و به دست آوردن آزادی و حق بر خود و فرزندانشان ادامه خواهند داد و پس از این در حاشیه ماندن را نخواهند پذیرفت. و **جنبش آزادی زنان ضرورتی برای مقابله با تمامی اشکال عقب مانده گی و خشونت و جنایت است.** و از آنجا که تضمین آزادی زن و حقوقش از اهداف پایه ای برای خودمدیریتی دموکراتیک است، باید به تمام مسائل مهم زنان در جامعه و رفع کمبود های آن در تمام زمینه ها و تامین امنیت و آسایش برای زنان و دفاع از زنان در مقابل آزار و خشونت پردازد و حقوق قانونیشان را تضمین کند."

در دنیای امروز که سرمایه داری و دولت های حامی سرمایه، بهره کشی غیرقابل تصویری را بر توده های مردم جهان تحمیل کرده اند؛ به ویژه ستم بر زنان، تنها به آزار و اذیت جنسی و جسمی و روحی محدود نبوده، بلکه بهره کشی عمیق تری در بطن این سیستم در جریان است؛ سیستم سرمایه داری همواره ستم و خشونت بر زنان و مردسالاری را به عناوین مختلف در جامعه بازتولید و تشدید می کند، مبارزه بر علیه خشونت بر زنان، نمی تواند از مبارزه طبقاتی با سیستم سرمایه داری و بدون دست بردن به ریشه های تاریخی ستم کشی این نظام جدا باشد. اگر چه رهایی کل زنان زمانی تضمین خواهد شد، که به مالکیت و روابط کالایی در جامعه خاتمه داده شود ولی مبارزه علیه اشکال خشونت بر زنان می بایست امری دائمی و متشکل در بطن همین مناسبات کنونی باشد.

سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان

کانون سوسیالیست های کارگری

نوامبر ۲۰۱۴

ناسیونالیسم پنهان در شعار های عوام پسند

آتیلا مهربان

پیش را در خودش نهفته دارد، و به سادگی به حاکمیت آحاد بر سر نوشت شان یکی جلوه داده میشود، صرفاً میتواند شعاع منافع حاکمان محلی جدید را گسترش داده، و تضمینی باشد برای حاکمیت بلامنازع و سهم بیشتر آنها در چپاول مردم آن منطقه. شدت رنج مردم از اینکه توسط رهبری از تبار خود شان استعمار شوند کمتر از آن نیست که حاکمی از ملیت دیگر به تاراج آنها پردازد.

نکته دیگری که انتظار می رود "حق خود مختاری" با خود بارمغان بیاورد، کسب حقوق پایه ای انسانهاست. اما مبلغین شعار "حق خود مختاری" هیچگاهی اشاره ای به این که آیا این حق، شامل حق برابری انسانها صرفنظر از جنسیت آنها میگردد، ندارند. آیا حق داشتن نان، لباس، خانه، کار، حق انتخاب شریک زندگی، حق تحصیل، حق آزادی اندیشه و بیان، حقوق کودک، حق ایجاد تشکل، حق اعتراض ... هم شامل "حق" خود مختاری میگردد؟ یا این حق، صرفاً حقی است در جهت گسترش حوزه نفوذ متنفذین بومی، و گسترش افکار مربوط به قرون اوسطی، و حق تعیین هنجارها و نا هنجارهای اجتماعی، که با اتکا به نهادها، مدارس و حوزه های علمیه گسترده شده و برای توجیه همه مزایای مادی و سیاسی حکام جدید کار برد دارد؟

در صورتیکه در موقعیت کنونی آنگونه که در شعار های انتخاباتی عده ای از کاندید های پست ریاست جمهوری مطرح گردید، خود مختاری ملیت ها در قالب فیدرالیسم تحقق یابد، بدون تردید رهبرانی که فعلاً در حکومت وحدت ملی سهم دارند، در نقش رهبری مردم جلو میخزند. ازبک ها به انقیاد از دوستم سفاک کشیده میشوند. تاجیک ها

ستم ملیتی در افغانستان، در هم شکستن ناسیونالیسم افغانی است. منظور از ناسیونالیسم افغانی، هژمونی و برتری طلبی نمایندگان طبقات حاکم ملیت پشتون میباشد، که همواره با اعمال فشار و با اتکا به خشونت در حفظ موقعیت برترش بوده و اعتراضات مردم را سر کوب کرده اند.

ظاهر این شعار که با کلمات حماسی و رومانتیک مزین شده اند، یک مشروعیت را منعکس میکند. کدام انسان آزادیخواه، متعهد و انقلابی ازین اندیشه که انسانها بتوانند بر سرنوشت خود شان حاکم باشند، به وجد نمی آید؟ کسانی هم که بیعدالتی ها و نا برابری ای را که فردی صرفاً به دلیل تعلق به ملیت خاصی و با هزینه دیگران از مزایای بیشتری اقتصادی و نفوذ اجتماعی بر خوردار باشند، با تمام وجودش تجربه کرده باشد، حتی به تقدیس این چنین یک شعاری میپردازند. در یک چنین شرایطی است که زمینه برای قهرمان سازی و اسطوره سازی مهیا شده و ارزش مصرف کسب میکند. عده ای با تقدیس چهره هایی که در واقعیت امر جنایتکاری بیش نیستند، پیوندی میان خودش و "اسطوره" اش پیدا کرده، و ازین طریق کنترل ذهنیت توده ها در دست میگیرند.

ماهیت اصلی این شعار های کلی را میتوان با شیوه دیالکتیکی شناخت، یعنی از تجرید مفاهیم نهفته در کلمات آغاز کرده و با نتایج کلی ای که از آن بدست می آید، بر زیر بنای مشروعیت این شعار را روشنی انداخت. از "حق" تعیین سرنوشت که گاه گاهی با خواست فیدرالیسم آغاز میشود، شروع میکنیم.

فرض را بر آن میگذاریم که ملیت های ساکن در محدوده جغرافیایی افغانستان، مثلاً ساکنان مناطق مرکزی امورات سیاسی و اقتصادی شانرا بر مبنای خواست رهبران شان در دست گرفتند. چه تضمینی وجود دارد که استفاده از آن حقوق، چه از نظر سیاسی و یا اقتصادی "سرنوشت" بهتری را برای مردم بارمغان بیاورد؟ "حق تعیین سرنوشت" که یک مشروعیت از

مذهب و ناسیونالیسم طی سالهای زیادی چاشنی جنگ های گروهی و ویرانگری در افغانستان بوده اند.

شاید در جهان کمتر کسی باشد که براحتی بر له کشتار، جنایت و ویرانگری باشد، مگر اینکه توجیهی برای اعمال خشونت و جنایت های وحشتناک شان داشته باشند. ناسیونالیسم، تعلق ملیتی و خونی و باور های که اصولاً محصول سیاسی و ایدئولوژیک جوامع طبقاتی است، و با نیرنگ و تزویر با فاکتور های اژیکتیفی مانند اشتراکات خونی، لسانی، فرهنگی و تاریخی به جای انتخاب طبیعی توده های مردم جا زده میشود، در همکاری نزدیک با دین زمینه توجیهی عام پسند برای ادامه و تداوم جنایت و خشونت را مهیا نموده است.

زمانی که همه مشاهده میکنند چگونه ملیت پرستی در افغانستان بازتاب مادی خود را در گور های دسته جمعی، کشتار های قومی، مثله کردن انسانها و تحمیل رنجهای بیکران بر پیکر و روان مردم پیدا میکند، محافل سیاسی برای تحکیم و گسترش پروژه قدرت شان با استفاده از شعار ها و تبلیغاتی که به دقت انتخاب شده اند، به شکار عواطف انسانها میپردازند.

از دید گاه ماتریالیسم دیالکتیک، نیروی محرک هر حرکت اجتماعی، همانا مبارزه بلا انقطاع میان منافع متضاد نمایندگان طبقات متخاصم در سطوح و اشکال متفاوت، در یک جامعه است. بنا بر این اصل نمیشود هیچ جریان اجتماعی، تفکرات حاکم بر آن و اهداف پیش پای شان فرا طبقاتی باشد. ولی بر اقتضای منافع شان، جریاناتی همواره تلاش دارند هویت های طبقاتی شانرا در پس شعار های فریبنده و عوام پسند پنهان نمایند.

شعار حق ملیت ها در تعیین سرنوشت شان برای رفع ستم ملیتی میباشد. یکی توجیهاات عمده رفع

بایست مطیع سردمداران جنایتکار جمعیت اسلامی گردند، پشتون ها در لاک پشتون ولی و جرگه زمینگیر گردیده و قدم فراخی به عقب بر گردند، و هزاره ها در کام جناح های مختلف حزب وحدت که از بقایای سازمان های نصر و سپاه (که توسط جمهوری جنایتکار اسلامی ایران، مهندسی شده اند تا بتوانند منافع جمهوری اسلامی ایران را در جمع کشور های مداخله گر در امور افغانستان نمایندگی کنند) و بقیه احزاب اهل تشیع گرفتار خواهند شد، و اولین "حقی" را که تطبیق خواهند کرد، پیاده کردن فقه جعفریه خواهد بود. در سایه گرفتن این "حق"، از کدام حقی برای نصف نفوس مناطق مرکزی که زنان اند، میتوان صحبت کرد و باور داشت که خود مختاری الزاماً آزادی بیشتر و زندگی انسانی تری را برای زنان بارمغان خواهد آورد؟ چگونه میتوان اطفال دختر را که در سایه فرمایشات امام جعفر صادق، بایست قبل از رسیدن به سن بلوغ (که معیار آن شروع عادت ماهوار است)، شوهر کنند، از گزند پیدوفیلی در امان نگهداشت؟

شعار "خود مختاری و آزادی"، روشنفکران زیادی را به آسانی به خود جذب میکند. نیروی جاذبه عظیم این شعار از آنجا ناشی میشود که گویا این خواست ناشی از یک اراده همگانی برای رسیدن به یک زندگی بهتر میباشد. طیف عمده ای روشنفکرانی که ازین شعار به هیجان آمده و آنرا راه حل معضلات اجتماعی میدانند، جوانانی هستند که تاریخ سه چهار دهه اخیر افغانستان را آنگونه که تاریخ نگاران وابسته به یکی از جناح ها نوشته اند، آموخته اند. آنها از گذشته نکبت بار احزاب و رهبران آنها اطلاعات دست اول ندارند. عده ای با مشاهده جنایات و لگام گسیختگی احزاب جهادی، و محدودیت های اعمال شده در قالب حکومت شریعت، حسرت دوران حکومت خفقان و ترور خلقی ها و پرچمی ها را که مانند گروه های جهادی، حفظ

قدرت شانرا در حذف فزیکمی مخالفان خود میدیدند، میخورند. آنها اطلاع ندارند که سازمان نصر به رهبری عبدلعلی مزاری، جنایت گسترده ای را در مناطق مرکزی مرتکب شده اند. وابستگان این گروه، بی آزر خود شان را نماینده مردمی میدانند که در جنگ با گروه رقیب شان سپاه و شورا، با سر دادن شعار (الله اکبر، خمینی رهبر)، بیشتر از هر حزب و تشکل دیگر، حتی بیشتر از تعدادی که در دوران خلقی ها و پرچمی ها کشته شدند، آدم کشند. آنها در سالهای ۶۰ قرائت خود شانرا از اسلام داشتند و با تبلیغ ولایت فقیه و تأیید رهبری خمینی جنایتکار و تأکید بر شعار (اسلام مرز ندارد)، هر مخالفتی را با خمینی و جمهوری اسلامی ایران، مصداق کفر دانسته و به قتل آن افراد اقدام میکردند. آنها به آن هم بسنده نکرده با فرستادن مکتوب به قوماندان های گروه های مجاهد پشتون، آنها را ترغیب به قتل هزاره هایی میکردند، که از دید آنها دیگر اندیش بوده و به مزخرفات ولایت فقیه گردن نمی نهادند. اولین موج مهاجرت مردم از مناطق مرکزی افغانستان نتیجه درگیری های نصر با سپاه و شورای اسلامی بود.

این مکث کوتاه به مقطع از زمانی که هزاره جات زیر چکمه های جنگجویان احزابی که مدعی حق خود مختاری هزاره جات هستند، نشان میدهد که افق دید این رهبران مزدور محدود به شریعت اسلامی بوده و مجال تحقق پایه ای ترین حقوق انسانی را نمیدهد. کار برد واژه ها و جملاتی چون "حق"، "اراده مردم"، فقط کار برد تبلیغاتی برای ادامه حیوان نگین و انگلی رهبران خود تراشیده داشته، و زمینه ساز ادامه تحمیل اراده آنها بر مردم است.

تقدیس شخصیت ها بی که کنش آنها برای هر انسانی که از حد اقل انسانیت بر خوردار باشد، مشمیز کننده و انزجار آور است. طرفند دیگری از پدیده ناسیونالیسم است که با خلق اسطوره ای در تخیل مخاطبین، مجال تأثیر گذاری بر زندگی و عمل آنها را میسر میسازند.

چون فعالان جنبش ها و عقاید برابری طلب که

میدانند نا هنجاری موجود در اجتماع، محصول نبرد نا برابر طبقاتی است و میدانند که برای حل معضلات جامعه باید دست به ریشه آنها برد، حضور فعال اجتماعی ندارند، طیف های ارتجاعی دست بازی در تولید و باز تولید افکار پوسیده ارتجاعی پیدا نموده و به یاری دین و ملیت پرستی به تخدیر افکار آحاد در جامعه میپردازند. طرفداران "وحدت ملی"، رویکرد دیگری به ناسیونالیسم دارند. آنها ملت را ظرف بزرگی عنوان میکنند، و ملیت ها را جزء متعلقات ملت میدانند. هدف اصلی آنها ادامه هژمونی آنها و حفظ امتیازاتی است که تعلق شان به ظرف بزرگ در اختیار آنها میگذازد.

چپ های موسوم به کمونیست که ادعای رهبری جنبشی را هم دارند، تمایلات ناسیونالیستی شانرا، آنجا که بایست راهی به دل خلق باز کنند، در نوشته هایی، خود مختاری را خواست بر حق توده ها عنوان کرده اند. و ناسیونالیسم خفته در ادبیات آنها را میتوان در نوشته های دیگری، مثلاً در اعلامیه های دفاع از کارگران "افغانی" در ایران مشاهده کرد. در اینجا قید تعلق کارگر به کشوری، عملاً شعار کارگران جهان متحد شوید، را به نفع ناسیونالیسم به حاشیه رانده و عملاً بار سیاسی و طبقاتی "ملت" را حذف میکنند. مسأله ای که بایست در تشکلات سوسیالیست های کارگری با جدیت به آن بر خورد گردد.

سازمان سوسیالیستهای کارگری برای آزادی،
برابری و سوسیالیسم مبارزه می کند، برای
تقویت صف آزادی خواهی و برابری طلبی و
برای تحقق آرمان سوسیالیسم به ما بپیوندید! از
سایت های سازمان سوسیالیستهای کارگری

افغانستان بازدید نمائید!

www.workersocialist.org

www.asrejadid.org

۲۵ نوامبر

روز بین المللی منع خشونت علیه زنان



۱- نقش جامعه طبقاتی در تولید خشونت علیه زن!

به همه ما واضح است که خشونت علیه زن مولود نابرابری اقتصادی است، تاریخا نیز دلایلش واضح است زیرا زمانیکه اولین تقسیم کار اجتماعی بمیان آمد، آن اولین برابری طبیعی انسانی به وسیلهٔ تولید اضافه و تصاحب آن توسط مرد، اولین آغاز یا قید برتری مرد بر زن را زد. (البته این بحث طولانی است که خواستار مفصل نگاری تاریخی میباشد).

منظور از همان آوان برتری موقف مرد بر ثروت، وضعیت زن تا امروزه روز است که چنین گردید. آن وضعیت با تبدیل شدن و یا تبدیل ساختن اش به سیستم سیاسی از قدرت عظیم برخوردار گشت که بر ادامه اش دورانی تلخ برده گی و برده داری، زمینداری و دهقانی والی اکنون یعنی نظام سرمایه داری جایگاه زن را در موقعیت دوم و فرودست تعریف می نماید. خلاصه اینکه زمانی بشر روی زمین که بصورت اشتراکی با هم زیست داشتند و مسأله تولید و ثروت اضافی مطرح نبود زن و مرد با هم از موقعیت انسانی یکسانی برخوردار بودند و با پیدایش تولید و زور گفتن مرد و بلاخره ظهور طبقهٔ زورگو با دولتش و سازمان سیاسی اش است که اولاً برتری مرد را طبیعی جلوه گر ساخت و بالتبع آن دوران تاریک و تلخ تمام انواع ستم ها بالای زن را آغاز گر شد.

این حقیقت تاریخی بطلان آن اندیشه های رانیز ثابت میسازد که گویا ذات زن و وضعیت جسمی و جنسی زنانه وی باعث شده تا تاریخاً مرد قدر قدرت بیار آید.

بنأ به باور ما سوسیالیستها این مناسبات غیر

عادلانه اقتصادی و دادن جایگاه ضعیف زن در تولید اجتماعی است که سبب بروز خشونت های گوناگون علیه زن گردیده است و تا اینکه این مناسبات غیرعادلانه ساقط نگردد و خود زن در سقوط آن سهم نباشد و برابری اقتصادی میان انسانها تأمین نگردد و تاریخ فرمانروایی طبقاتی پایان نیابد با هیچ رفرم و تغییرات شکلی، جامعهٔ انسانی به امحای تمام انواع خشونت علیه زنان رسیده نمیتواند.

۲- نقش مذهب بصورت عموم در تشدید خشونت علیه زنان

مذاهب و ادیان کمتر از بخش اقتصادی یا همان مناسبات طبقاتی، در سرکوب زنان نقش نداشتند و ندارند. تاریخ سرکوب زنان و خشونت مذهبی علیه زن را حتی ادیان اسمانی، مقارن با خیال پردازی خلقت آدم توسط خدا، کش داده اند و برایش یک اساس ذاتی و الهی بخشیده اند.

تقریباً در تمام ادیان این اول مرد است که خدا آن را آفریده و بعد بخاطر نجات از تنهایی و خوشی خاطر مرد، زن "آفریده" شده. بر طبق چنین فلسفهٔ تمام قوانین و رویکرد ها در زندگی زن براساس اطاعت بدون چون و چرای وی از مرد بنیاد نهاده شده و طی تاریخ جوامع این نظریه همیشه بازتولید گردیده است. بر همین معیار تمام پیامبران مرد بوده اند، تمام رهبران دینی مرد بوده اند و تمام قوانین نیز توسط مردان برای تأمین سلطهٔ آنها بر زنان، توسط مردان تهیه و ایجاد گردیده که زن در آن باید فرمانبر چشم و گوش بسته برای امیال مرد عرض اندام نماید و نیز از آنجائیکه در تمام ادیان آسمانی زن مایملک مرد است، همین مسأله خود اولین دستاویز برای ظهور خشونت اشکار علیه زنان میباشد. بدین صورت ادیان و مذاهب مختلفه با استفاده از فرمان های خود ساخته

خود وسیع ترین و وحشتناک ترین خشونت ها را علیه زنان روا داشته اند که دامنهٔ آن الی قرن کنونی در جوامع ما میرسد. (محتوای کتب تورات، بیبل و قران مملو است از صدور جواز های عدیده برای خشونت علیه زنان که اینجا بحث در مورد آنها و نگارش آنها ممکن نیست)

حال اگر دین بحیث یک ایدیالوژی در دولت ها قبول شده باشد و یا قبول شده بازم اولین قربانیان چنین حاکمیت های دینی زنان اند. به عربستان به ایران به افغانستان کویت و سایر کشور های که اسلام را بحیث جهان بینی رسمی خود قبول کرده اند نگاه کنید. وسیع ترین نوع خشونت علیه زنان در همین جوامع اتفاق می افتد. وقتی زن در عربستان اسلامی میخواهد پاسپورت جداگانه داشته باشد یا بخواد لایسنس راننده گی بگیرد مثلیکه کدام انقلابی اتفاق افتاده باشد. در ایران ۳۶ سال است که رژیم اسلامی هزاران نوع خشونت علیه زن را در شکل و سیمای فوق ارتجاعی اش تحمیل نموده و آن کشور را زندان بزرگی برای زنان تبدیل نموده. در افغانستان روزی نیست که با دست باز، هزاران نوع خشونت علیه زنان سازماندهی و اجرا نمیشود و دولت های مرتجع افغانی چه مجاهدینی و طالبانی و چه کرزی و غنی عبدالله اش از آن بنام فرهنگ اسلامی دفاع نه نمایند.

بنأ نتیجه گرفته میشود که مذهب و به خصوص اسلام یکی از أسباب و عامل اصلی و خطرناک خشونت علیه زنان است که اگر همراه با مناسبات ظالمانهٔ اقتصادی به سلطه و حاکمیتش پایان داده نشود، ادعای پایان یا محو خشونت علیه زن، به یک حرف پوچ و مُفت نیز نمی آرد.

تبصره ای پیرامون "سمپوزیوم حقوق و توانمند سازی زنان افغان"

فکری و جنسی ملا، مجاهد و رهبران مذهبی سیاسی جامعه مرد سالار فاسد و طبقاتی افغانستان منسجم شوند، و در ضمن برای برچیدن مدارس مذهبی و ایجاد موانع در راه پخش افکار و عقاید بنیادگرایی مذهبی کار نمایند این مبارزات خیلی شکننده و دشوار است ولی با تاسف جز درهم شکستن و به گورستان سپردن سیستم دولتی اسلامی با ساختارهای فاسد و مافیایی "وحدت ملی" آن و همراه با آن تمام افکار و باورهای قرون وسطایی طالبانی، جهادی و امثال آن راه و چاره دیگری وجود ندارد.

جنبش زنان در افغانستان بخش جدایی ناپذیری از جنبش رهایی زن در منطقه و جهان است، گرچه وضعیت زنان در افغانستان با سایر زنان منطقه و جهان قابل مقایسه نیست، ولی با آنهم در صورت عدم مقاومت در مقابل متحجرین طالبانی - جهادی و اخوانی که همچون هیولایی در منطقه سر بیرون آورده اند و با همکاری غیر مستقیم سیستم فاسد سرمایه داری که آنها را تجدید حیات میکند؛ زنده گی نیمی از جمعیت منطقه به تباهی کشیده خواهد شد. مسأله زن یک مسأله انسانیست. بناءً مبارزه به خاطر آزادی و برابری جنسی و نژادی و آزادی بیان وغیره ویژه زنان نبوده بلکه وظیفه تمام انسانهای آزاد، مترقی و سوسیالیست میباشد.

در رابطه با زنان، اعتراضات زیادی را سبب شد. «مجددی»ها که از بانفوذترین خانواده های روحانی شهر کابل بودند، فتوای کفر شاه را با عکس هایی از ملکه که برقع خود را کنار زده بود به دستخط ۴۰۰ تن از علمای دینی در سراسر افغانستان فرستاد و بدین ترتیب ارتجاع مذهبی توانست با تحریک احساسات مذهبی مردم، مردم را علیه او به شورش وا داشته و زمینه های لازم را برای تبعید امان الله و روی کار آمدن حبیب الله کلکانی و برپا رفتن همان دست آوردهای نیمبند و ابتدایی و سرانجام به صحنه آوردن نادر شاه آماده سازد. به طور کلی، در دوره های ظاهرشاه و داود و حاکمیت خلق و پرچم زنان به درجه یی از آزادی دست یافتند اما با روی کار آمدن مجاهدین و طالبان صحنه دگرگون شد. حضور بنیادگرایان طالبی نه تنها دوره خشونت و رکود برای زنان بلکه دوره بحرانی و سیاهی بود که افغانستان را چندین دهه عقب گرد داد. گزارش های هر ساله سازمان ملل افغانستان را خطرناک ترین و بدترین مکان برای زنده گی زنان مینامند. این اولین بار نیست که غرب با اعطای پول، نوید بهتر شدن وضعیت زنان را در افغانستان دیکته میکند، ولی نتیجه به جز پر کردن حسابهای بانکی فساد پیشه گان حکومتی، تحول دیگری در بهبود وضعیت زنان در بر نخواهد داشت.

خانم رولا در ذهن زنان خسته از خشونت افغانستان رویای جهان زیبا و عاری از خشونت را با گفتن کلمات زیبایی چون "باید به زنان وام دهیم تا بتوانند تجارت مستقل خود را داشته باشند، خدمات بهداشتی و کیفیت آموزشی را بهتر کنیم، حمایت های قانونی وجود داشته باشد که زنان بتوانند از حق مالکیت خود استفاده کنند و مورد خشونت قرار نگیرند" را زیبا تجسم داد.

با وجود این رویا های زرین خانم رولا، بر زنان در بند افغانستان است که در داخل یا خارج از مرز های افغانستان باید آرام ننشسته و با تمام نیرو و توانشان در به زیر کشیدن اوهام و خرافات و قوانین عصر حجر و بربریت و توحش که نسل اندر نسل بر آنان تحمیل شده و هر روز با هزاران ابزار برای تولید و باز تولید آن تلاش صورت میگیرد مبارزه و تلاش نمایند. زنان آگاه همگام با مردان آزادیخواه کوشش نمایند تا برای شکستن تابو های مذهبی، بی حقوقی زنان، سادیسم

دین و دانش در نبردی دائمی

با همدیگر

من خداناباور هستم. هاو کینگ در ادامه افزود: «دین به معجزه باور دارد، اما چنین رخدادهایی با علم ناسازگارند.» به رغم باور این دانشمند پرآوازه بسیاری در سراسر جهان همچنان به وجود خدا باور دارند. برای نمونه، بسیاری با تدقیق در چشم آدمی به تفکر فرو می روند که اگر نبود وجود یک خداوند دانا و توانا پدید آمدن «این گلوله چربی» را چگونه می توان از دیدگاه علمی توضیح داد.

با این همه هاو کینگ بی اعتنا به چنین نظراتی چندی بود که در عالم اندیشه به سوی اعلام حکم قاطع خود در باب نیستی خدا حرکت می کرد. هاو کینگ - که مدیر مرکز کیهان شناسی نظری دانشگاه کمبریج در بریتانیا نیز هست - طی یک سخنرانی معروف در سال گذشته توضیح داد که جهان هستی چگونه بدون وجود خدا به وجود آمده است: «خدا پیش از این خلقت مقدس چه می کرده؟ آیا در تدارک دوزخ برای مردمی بوده که چنین پرسش هایی دارند؟»

فیزیکدان نظری بریتانیایی همچنین به «ال موندو» گفت: «به نظر من، ورای دسترس ذهن بشر هیچ بُعدی از واقعیت وجود ندارد.» استیون هاو کینگ پیشتر در سال گذشته نیز در حاشیه اکران فیلم مستندی درباره زنده گی خود گفته بود که حیات پس از مرگ «افسانه» است؛ وی در عین حال زنده گی ابدی بشر را از طریق «کپی کردن مغز بر روی رایانه» ممکن دانسته بود. این نخستین بار نیست که هاو کینگ در دنیای رسانه ها حضور پیدا می کند. پیشتر کتاب او به نام «تاریخچه مختصر زمان» جزء پرفروش ترین ها شده است و شخص هاو کینگ نیز در سریال های تلویزیونی «پیشازان فضا»، «خانواده سیمپسون» و سریال کمدی «بیگ بنگ تئوری» در نقش خود ظاهر شده است.

استثمار وحشیانه، اختناق، بیدالتی و

ستمگری پدیده های مختص جوامع

فقیر و عقبمانده نیستند، بلکه سایه شوم

آنها از برکت نظام سرمایه داری بر

جهانی به وسعت همین کره خاکی

پراکنده است. در این میان مشکلات و

مصائب زنان، در عصریکه بشر انقلابات

عظیمی را در عرصه انفورماتیک و

تکنولوژی براه انداخته است، ناشی از

تحولات تاریخی است که منتج به تسلط

مرد بر زن و تسلط طبقات حاکمه بر

اکثریت ستمکشان شده است.

دین و دانش در نبردی دائمی با همدیگر

عزیز یاسین

است و ایشان بنیادهای فکری خود را در حال فروریختن و منافع سیاسی و اقتصادی خویش را در حال بر باد رفتن مینگرند، به هر خس و خاشاکی دست انداخته و با عدسیه های ذره بین به دنبال گفته ها و نوشته های متفکرین و نوابغ شناخته شده جهان میگردند تا مگر کلمه یی یا عبارتی و یا جمله یی از زبان شان بر آمده باشد که ولو به گونه یی پیرامونی و ضمنی دلالت بر خدا باور بودن آنان نماید، تا با مُستمسک قرار دادن آن برای باورهای خرافاتی و پوسیده خویش شاهدی علمی و تأییدی نوین و مدرن دست و پا نمایند، چنانکه با آلبرت انشتاین و استیفن ها و کنگ چنین کرده اند و با قیچی کردن جمله هایی از گفته های ایشان آنان را دین باورو خدا پرست قلمداد نموده اند.

در رابطه به آلبرت انشتاین با آوردن نقل قولی از او که گفته است: «**خدا تاس نمی بازد**»، او را دین باور و خداپرست قلمداد مینمایند. حال اینکه که انشتاین این جمله را که یک ضرب المثل مشهور است، در مخالفت با نظریات فزیک کوانتومی و عدم قاطعیت بنهفته در این نظریات ذکر نموده است و قصد وی به هیچ وجه صحه گذاشتن بر موجودیت خدا و اثبات حقانیت دین و مذهب نبوده است.

اگر خواسته باشیم نظر او را در رابطه به خدا و دین و مذهب بدانیم باید به مقاله او تحت عنوان (علم و دین) مراجعه نماییم که نخستین بار در ۹ نوامبر ۱۹۳۰ در مجله نیویورک تایمز، و سپس در سال ۱۹۴۹ در کتاب "دنیا، آنگونه که من میبینم" و همچنان در سال ۱۹۵۰ در کتاب "ایده ها و نظرات" به چاپ رسیده است، و در آن آمده است:

«... هنگامی که با نگاه تاریخی به سیر امور بنگریم، علم و دین را دشمنانی آشتی ناپذیر می یابیم. دلیل این دشمنی بسیار روشن است. کسی که عمیقاً به جهانشمولی عملکرد قانون علیت باور دارد، ادامه در صفحه ۱۳

که بشریت در فضایی فارغ از جهل و خرافات و جزم اندیشی و تحجر فکری به سر خواهد برد.

در زمینه تقابل و نبرد دانش و دین سخنه های بسیاری گفته شده است و ذره های فراوانی سُفته !.. لزامن نمیخواهم در اینجا سخن را به درازا کشانیده به تکرار مکررات بپردازم. مگر قابل یاد آوری میدانم که اساس و جوهر باورهای دینی را، در تکامل یافته ترین مراحلش، باورداشتن به موجودیت ذات والاو بی همتایی به نامهای «خالق»، «پروردگار» و «اداره کننده کائنات» تشکیل میدهد که «قائم به ذات خودش» بوده و خلق نشده است و آفریدگاری ندارد. این "ذات الوالی بی همتا" دست و پا و چشم و گوش دارد و بر عرش و کرسی تکیه میزند ولی نه دیده میشود و نه قابل لمس است، سخن میراند مگر کسی آوازش را شنیده نمیتواند، چنانکه حتی با برگزیده ترین و مدرن ترین پیامبرش که محمد بن عبدالله قریشی باشد از طریق "حضرت جبرائیل امین" گفت و گو و راز و نیاز مینماید نه به گونه یی مستقیم و بلا واسطه و این "حضرت جبرائیل امین" نیز می آید و پیام می آورد پیشنهاد میدهد مگر هیچکس او را دیده نمیتواند به جز پیام گیر که همان "حضرت پیامبر" باشد. پس میتوان گفت که این پدیده موهوم که جایگاهی جز زادگاه خویش ندارد و آنها هم همان اذهان سنگک شده باورمندانش میباشد، در همان نخستین لحظه پدید آمدنش همراه با تناقضاتی آشکار زاده شده است. و با در نظر داشت اصول منطق هر استدالی که مبنای اصلی آنرا یک پدیده و یا یک گزاره متناقض تشکیل دهد هرگز یارای رهایی از تناقض را نداشته و همواره آنرا با خود حمل مینماید. بنا بر آن اکنون که در نتیجه پیشرفتهای و کشفیات سترگ و همه جانبه علمی، ضعف و ناتوانی و چوبین پا بودن و تناقض ذاتی استدلالهای این مؤمنان متحجر و این باورمندان کله سنگی و اسلامستهای دو آتسه هرچه بیشتر آشکار گردیده

نبرد جدی و اعلان شده میان دانش و دین قدامت چندانی نداشته و از چند صد سالی آنسوتر امتداد نمی یابد، با در نظر داشت آثار و نشانه های به جامانده از دنیای باستان و اسناد معتبر تاریخی میتوان گفت که دین از هزاران سال بدینسویکه تاز میدان بوده و حرف اول و آخر را می گفته است، در حالیکه دانش پس از خود نمایی هایی زود گذر و نه چندان دیر پا در آغوش مدنیت های یونانی، عربی و آریایی و تحمل شکستهای سنگین، سرانجام در قرن شانزدهم میلادی به یمن ابر انسان های دانشمندی چون کوپرنیک، کپلر، گالیله، نیوتن و دیگران نخستین سنگرها را در جبهه نجوم و ستاره شناسی فتح و با استحکام بخشیدن آن حریف محیل و فتنه گر را از شرارت و رجزخوانی بازداشته و درفش این پیکار برحق را به دست نسلهای بعدی سپردند تا این نسلهای بیدار در امتداد قرن های هفدهم و هجدهم با پرورش فرزندان پژوهشگر و حقیقت جویی چون (مارتین لوتر آلمانی، ولتر فرانسوی، جان لاک برتانوی، رنه دیکارت فرانسوی، امانوئیل کانت آلمانی، دنیس دیدروف فرانسوی، توماس جفرسن امریکایی، ژان ژاک روسو سوییسی و دیگران) این هیولای چندین هزار ساله را وادار به عقب نشینی و اتخاذ موضعی تدافعی نموده و به گوشه کلیسا برانند. این نبرد جانانه همین اکنون نیز در تمامی جبهه های زنده گی بشر در روی زمین به شدت و حدت تمام ادامه دارد و تا زمانی ادامه خواهد یافت که بشر از قلمرو ضرورت و جبر و خودبیگانه گی و از چنبره نظام طبقاتی و نابرابر حاکم بر جهان پا فراتر نهاده وارد قلمرو آزادی و خودگردانی و برابری همه انسانها گردیده و نعش متعفن ادیان در سراسر جهان به گورستان تاریخ سپرده شود و آسیبها و بیماری های اخلاقی و روانی ناشی از آن معالجه و درمان گردد. آن وقت است

هیچ گاه نمی تواند بپذیرد که موجودی فراطبیعی هست که در سیر امور دخالت میکند. چنین شخصی فایده ای در دین ترس نمی یابد و هكذا دین اخلاقی یا اجتماعی را هم عبث می یابد؛ او خدایی را که پاداش یا کیفر میدهد نمیپذیرد چرا که اعمال بشر را معلول علت‌های ضروری درونی و بیرونی می داند، پس از دید یک ناظر الاهی، آدمی را نمی توان مسئول کنش هایش دانست، درست همان طور که اشیای بیجان را نمی توان مسئول حرکات و سکنات شان دانست. به این ترتیب، برخی علم را متهم می کنند که زیرآب اخلاقیات را می زند. اما این اتهام سزاوار علم نیست. رفتار اخلاقی آدمی باید بر پایه ی همدلی، آموزش، پیوندها و نیازهای اجتماعی باشد؛ این اخلاق انسانی هیچ نیازی به مبنای دینی ندارد. نهایت فرومایگی است اگر رفتار آدمی منحصر به ترس از تنبیه یا امید به پاداش باشد.»

این مقاله را دانشمند گرانقدر فرخ بیخدا به فارسی برگردانده و در صفحه انترنتی زیرین به نشر سپرده است:

<http://www.solgunaz.com/RELIGION/Albert%20Anishtain%201.htm>

از آنجایی که وظیفه و رسالت دانش واقعی، نقاد و روشنگر عبارت است از بسنده نکردن به مشاهده و بررسی لایه های بیرونی و ظواهر پدیده ها و تلاش برای نفوذ به عمق و روابط درونی آنها، و تشریح و توضیح آنچه که هست و ربط آن با آنچه که میتواند باشد و جست و جوورد یابی آنچه که باید باشد، پس یک چنین دانشی خواه ناخواه به مسأله رنجها و الام میلیونها انسان در روی زمین و ستم استثمار که بر آنها رواداشته میشود توجه نموده و منطقاً نمیتواند در برابر مشکلات و دردهای بیشمار انسانها تماشاگر، بی طرف و بی تفاوت بماند. بنا بر این دیده میشود که اغلب دانشمندان ژرف نگر

و با وجدان دارای گرایشهای انسانگرایانه، آزادیخواهانه، برابری طلبانه و انقلابی و در یک کلام دارای گرایشهای سوسیالیستی هستند که آلبرت انشتاین یکی از آنهاست، چنانکه در مقاله یی تحت عنوان «چرا سوسیالیسم؟» نوشته است:

«... به نظر من منشا همه بدیها، هرج و مرج موجود در سیستم اقتصادی جامعه سرمایه داری امروز است. ما در مقابل خود یک جامعه تولیدی را نظاره گریم که اعضای آن بطور سیری ناپذیری در تلاش محروم کردن یکدیگر از ثمره کار جمعی - نه از طریق زور، بلکه از طریق قوانین جاری - هستند. به این ترتیب، مهم است که دریابیم که ابزار تولید مورد نیاز برای تولید کالاهای مصرفی و همچنین کالاهای مازاد در مالکیت خصوصی افراد قرار دارند...»

و در جای دیگری از همین مقاله مینویسد:

«... من متقاعد شده ام که برای از میان بردن این سیمای زشت سرمایه داری تنها یک راه وجود دارد، و آن استقرار اقتصاد سوسیالیستی همراه با یک سیستم آموزشی با اهداف اجتماعی و سوسیالیستی میباشد. در چنین سیستم اقتصادی، ابزار تولید در مالکیت جامعه است و به شیوه برنامه ریزی شده بکار گرفته میشود. سیستم اقتصاد برنامه ای، تولید را بر اساس نیاز جامعه تنظیم میکند، کار را بین همه کسانی که توانایی کار کردن را دارند تقسیم میکند و معیشت همه مردان، زنان و کودکان را تضمین میکند. آموزش فردی، علاوه بر اینکه شکوفایی استعدادهای ذاتی را تشویق میکند، تلاش میکند تا به جای تکریم و ستایش قدرت و موفقیت فردی، احساس مسؤولیت نسبت به دیگر همنوعان در جامعه را ایجاد کند...»

مقاله یاد شده را آلبرت انشتاین در ماه می سال ۱۹۴۹ در سن هفتاد ساله گی برای نخستین شماره مجله مانتلی ریویو نوشته است و دانشمند گرامی دکتر رضا رئیسی طوسی آنرا به فارسی برگردانده و با افزودن مقدمه یی بر آن در انترنت به نشر سپرده است.

و اما در رابطه با استیفن هاو کینگ این نابعه بلامنازع قرن بیست و یکم، توجه خواننده گان گرامی را به مطلب زیرین که در صفحه انترنتی <http://www.iranianuk.com/page.php5?id=20141002113251005>

به نشر رسیده است جلب مینمایم تا خود قضاوت نمایند:

حکم نهایی استیون هاو کینگ: خدایی در کار نیست

استیون هاو کینگ، کیهان شناس و فیزیکدان نظری برجسته بریتانیایی، در اظهار نظری جنجالی و جدید با قطعیت و یقین اعلام کرد که «خدایی وجود ندارد».

به گزارش وبسایت «سی نت»، سابق بر این و بر پایه نوشته های پیشین هاو کینگ تصور بر این بود که این نابعه جهان معاصر در پهنه اندیشه خود روزه ای هر چند کوچک را برای وجود نوعی الوهیت باقی گذاشته است.

با این همه، این پژوهشگر و نویسنده سرشناس اینک در اظهار نظری تازه، در گفت و گو با نشریه «ال موندو» چاپ اسپانیا تصریح کرده است که به باور وی «ال موندو حاصل پدیده های علمی قابل توضیح است». توضیح آن که «ال موندو» در زبان اسپانیایی به معنای «جهان» است. آقای هاو کینگ این بار آشکارتر از همیشه در پیشگاه جهانیان می گوید که پیدایش جهان هستی نتیجه اعجاز و آفرینش به دست یک وجود برتر نیست.

این کیهان شناس نابعه در بخشی از مصاحبه فوق با «ال موندو» گفت: «طبیعی است که پیش از درک دانش به خلق هستی به دست یک خداوندگار باور داشته باشیم. اما اکنون و در این عصر، دانش توضیحی مجاب کننده تر در اختیار ما قرار می دهد.»

خبرنگار «ال موندو» در ادامه باز از نظریه پیشین هاو کینگ در کتاب «تاریخچه مختصر زمان» مبنی بر «کمک دانش به درک اندیشه خداوندگار توسط بشر» پرسیده است.

هاو کینگ در پاسخ توضیح داد: «منظور من در آنجا این بود که اگر بر همه چیز عالم شویم، به درک اندیشه خداوند نیز نائل خواهیم آمد، با این قید که اساساً خدایی وجود داشته باشد، که این چنین نیست. ادامه در صفحه ۱۱

اپارتاید جدید " دانشگاه خالص زنانه " محکوم

ح. بریالی

و قومی در افغانستان، بیشتر ضد زن بوده اند، پا را بر پل پای مرتجع ترین نیروی ضد آزادی زن گذاشته اند و در وجود و رفتار و برنامه های آنان کوچک ترین حرکتی طی این ۱۳ سال به نفع زن و آزادی زن مشاهده نرسیده و قرار هم نیست که اینها موی دماغ کدام بخشی از این ارتجاع اسلام سیاسی و قومی در افغانستان باشند.

در تمام ادوار تاریخی نظام های سیاسی برخورد سمبولیک به زن عملاً برای یک ریاکاری سیاسی خدمت نموده که البته نمونه اخیر دانشگاه زنانه یکی از چنین برخوردهاست.

در حالیکه جوامع کنونی واز جمله افغانستان با یکی از مهمترین معضل انسانی مواجه بوده که اسمش "مسئله زن" است. باید گفت که این "مسئله" را نمایندگان نیمچه بورژوازی طالب مشرب و یاران تکنوکرات غربی شان حل و فصل کرده نمیتوانند. این "مسئله" را در گام نخست خود زنان آگاه و پیشرو افغانستان انهاییکه به عینیه تمام مظالم مذهبی طالبی و مجاهدینی اسلام سیاسی را طی این همه حاکمیت های پلید ضد زن دیده اند، میتوانند حل کنند. زنان افغانستان ماهیت چرکین تمام نهاد های ارتجاعی مردسالارانه افغانی را که میان شان دیوارچین تبعیض و اپارتاید جنسی را وضع نموده اند، بخوبی درک کرده اند.

دور نیست که عصیان زنان افغانستان همراه با جنبش نیرومند آزادیخواهی سوسیالیستی الترناتیفی شود در برابر همه زورگویی ها و قلدری های ارتجاع اسلام سیاسی و سنت های پوسیده عصر حجری.

دختران را غرض تحصیل به خارجه بفرستم و رسم جدایی دین از دولت را مانند ظاهرشاه و داود شاه و دیگران رائج بسازم. بلکه من وفادار ترین فرد علی الرغم تحصیل و تجارب عدیده ام در دنیای غرب، به تحجر فکری ایکه موجودیت زنان و دختران را در پهلوی هم ناروا و دور از اخلاقیات!! عقب مانده میدانم، هستم.

در حالیکه جامعه افغانی و بخصوص قشر زنان جامعه از هر جانی چه سیاسی و اقتصادی، چه اجتماعی و فرهنگی طی سه دهه نابکاری های اسلام سیاسی، بزرگترین صدمات روحی و روانی را متقبل شده اند و جایگاه شان ترقی، حقوقی و انسانی شان همیشه مورد هجوم نیروهای زن ستیز قرار گرفته حالا نیز با چنین اقداماتی یکباردیگر مَهر تائید بر بی حقوقی های آنها گذاشته میشود و این را فقط در چارچوب یک عقب گرد سراسیمه باید قضاوت کرد.

یکی از عوامل اصلی پرداختن به چنین رویکرد های زن ستیزانه همانا فلسفه ایجاد این نظام ارتجاعی تشکیل میدهد. سر و صدا های ناشیانه حقوق زن برای چنین نظام های ارتجاعی اساساً در دید بورژوانگرانه به جایگاه و موقعیت زن است. آوردن چند تا زن مرتجع در پارلمان، کشاندن و منصوب نمودن چند تا زن مرتجع در مجلس سنا، ایجاد سمبولیک وزارتی بنام زنان که بروز ریختن پول های باد آورده خارجی، فعال نگهداشته شده اند جز یک ترکیب سازی های مزورانه و محیله سیاسی بنام حقوق زن چیزی دیگری را آجابت نمیکند.

تجربه حکومتداری این قشر مرتجع و مردانه زنان با اقدامات تا کنونی شان ثابت ساخته است که اینها حتی از عده از حلقات معلوم ارتجاع اسلام سیاسی

اشرف غنی به سلسله شعار های "فاصله مسجد و حکومت را از بین ببریم" این بار اعلام کرد که به کمک امریکا!! یک دانشگاه جداگانه زنانه میسازد تا زنان و دختران افغانی به تحصیل جداگانه!! بپردازند و گویا مانند دختران عربستان و کویت از شرفساد پسران افغان خلاص باشند.

این مسله در نگاه اول ادامه سیاست های ارتجاعی جدایی جنسیتی و باد زدن اشکار به اپارتاید جنسی است. جز امارت اسلامی طالبان حاکمیت دیگری در تاریخ افغانستان اینقدر عقب گرا نشده تا دست به چنین جداسازی های جنسیتی بزند. این اقدام نمایانگر واضح خشونت علیه زن و تائید موقعیت دست دوم و سوم زن در جامعه افغانیست. این اقدام عملاً و مستقیماً توهین به جوانان پسر در افغانستان توهین به شخصیت و کاراکتر جوانان و بیانگر و یک اتهام کریه به جوانان افغانستان است که از اشتراک آنها و مساعی مشترکه آنها با زنان و دختران در حقیقت امر هراس افگنی نموده و دیوار جدایی جنسیتی را ایجاد می نماید. این اقدام خوش خدمتی دیگری به تمام نیروهای اسلام سیاسی چه در داخل افغانستان و چه در خارج از افغانستان است و هدف از آن جز بیان وفاداری اشرف غنی به ارمانهای عقب گرایانه و سنت های پوسیده ضد زن چیز دیگری معنی نمیشود. این اقدام مشخصاً یک خوش خدمتی و خود شربینی به صبغت مجددی، سیاف، طالبان و غیره کانون های مرتجع ضد آزادی زن است. با این اقدام خود اشرف غنی در حقیقت داد میزند که آهای مردم افغانستان! من امان الله خان نیستم که چون وی معاشات خاندان مجددی ها ملاها و مؤذن ها را قطع کنم و

تبصره ای پیرامون "سمپوزیوم حقوق و توانمند سازی زنان افغان"

زرقا فروغ

قدرت به نزدیک ساختن فاصله میان دولت و مساجد را تأکید ورزیده است، به بررسی میگیریم.

دین با آزادی زن خوانائی ندارد

حضور زن در اجتماع کاملاً در تضاد با مذهب اسلام است، چنانکه آیه ۳۱ سوره النور شاهد این مدعاست: «و در خانه هایتان بنشینید و آرام گیرید و مانند دوره جاهلیت پیشین آرایش و خود آرائی نکنید...»

یکی از ویژگی های حکومت اسلامی حذف و یا محدود نمودن زنان از اجتماع است. چند همسری، مقید ساختن زن در خانه، تمکین بر خواهشات شوهران، تحمل حجاب، بهره کشی از کار جسمی یا خانه گری و سرکوب زنان، نشانه این سیاستهای دولت های اسلامی ضد زن است.

سیاست ضد زن در جوامع اسلامی به طور مستقیم منبع قرآنی دارد. آیات و آموزه های قرآنی، منبع مستقیم و منشاء الهام بخش قوانین، سیاستها، رسوم، تبعیض و رفتارهای ضد زن در جامعه است. آیات قرآن پشتوانه بی است برای به مهار کشیدن نیروی زنان و بنده گی اجتماعی و روحی آنان در جوامع اسلام زده. با این همه "روشنفکرانی" هم هستند که "آزادی زن" را در چوکات دین اسلام ابلاغ میکنند مثل رولا غنی که در سخنرانی اش از خدیجه و عایشه، همسران پیامبر، و فاطمه و زینب دختر و نوه او، به عنوان چهره های برجسته در تاریخ اسلام یاد کرده، و به اصطلاح با این کلام حضور زن را در جامعه اسلامی تایید کرده است.

طوری که به همه هویداست، ازدواجهای محمد بیشتر یا به دلیل سیاسی، اجتماعی و یا عاطفی و عاشقانه بوده واز میان تمام زنان رسمی اش نسبت به عایشه علاقه بیشتر داشته است. تا زمانی که خدیجه زنده بود محمد تک همسر بود ولی پس از مرگ خدیجه در ۶۱۹ میلادی و ورود پیغمبر به مدینه و تحکیم قدرتش، دوران چند همسری اش آغاز شد واز میان یازده زن پیغمبر، عایشه دختر ابوبکر که از شش سالگی برای محمد در نظر گرفته شده بود بالاخره در سن ۹ سالگی بعنوان سومین زن به ازدواج محمد که بیش از پنجاه سال داشت درآمد.

این تبلیغات آزادی اسلامی ها ادامه در صفحه ۱۶

خاموشی پزیرا گردد.

در جوامع طبقاتی مذهبی و مرد سالار باور های مرد سالارانه خیلی به زرنگی به خورد انسانهای آن جوامع داده میشود. هر چه این جوامع عقب مانده تر و بیشتر تحت تاثیر فرهنگ مذهبی، مذاهب و سنت های عقب مانده قرار داشته باشد این باور ها قابل دید تر و خشن تر میگردد بناءً چون رولا غنی دقیقاً در همچو وضعیتی قرار میگیرد جز تمکین، راه دیگری را نمیتواند در پیش گیرد.

از آنجاییکه ساختار های سیاسی، اجتماعی و تاریخی یک جامعه مرد سالار همواره از موقعیت جنس برتر یا جنس اول یعنی جنس مرد تعریف میشود و زن (به عنوان جنس دوم) ناچار از پذیرش این ساختار است؛ در بسیاری از مواقع زنان نیز به نوعی در باز تولید این ارزش ها سهم میگیرند. باید متذکر شد که باور های مرد سالاری فقط ویژه افغانستان نبوده بلکه به اشکال مختلف در کشورهای دیگر نیز، ولو به گونه بی کمرنگتر، قابل دید است. خانم رولا با وجودیکه با اصلیت لبنانی در غرب (امریکا) به سر برده با آنهم بخاطر مصلحت یا بدلیل پذیرش و تمکین به باور های مردسالار حاکم لب به سخن گفتن باز نکرد.



رولا غنی خواستار "ابزارهای قدرت در عرصه های مختلف" برای زنان است

ابزار های واقعی قدرت از نظر رولا غنی حمایت بین المللی از زنان افغان، کمک های ۲۱۶ میلیون دلاری امریکا برای بهبود وضع زنان افغان، حضور زنان در مجلس و رده های مدیریتی بالا تر و ام های بانکی و... است.

در آغاز "ابزار های واقعی قدرت برای زنان" را با در نظر داشت دین اسلام که دین رسمی افغانستان است و دولت وحدت ملی افغانستان که یک دولت اسلامی بوده و آقای اشرف غنی در اولین روز های تکیه زدن براریکه

به تاریخ ۲۳ نوامبر سال ۲۰۱۴ سمپوزیومی زیر نام حقوق و توانمند سازی زنان افغان از طرف سفارت افغانستان در ناروی راه انداخته شده بود.

درین سمپوزیوم رولا غنی (بی بی گل) احمد زی، سیما سمر، رئیس کمیسیون حقوق بشر، حسن بانو غضنفر سرپرست وزارت امور زنان، فوزیه کوفی نماینده مجلس، انار کلی هنریار عضو مجلس سنا و میزبان باختری سفیر افغانستان در ناروی و جمع دیگری از زنان افغانستانی در ناروی اشتراک داشتند.

گردهمایی "سمپوزیوم زنان افغان حقوق و توانمند سازی"، دومین گردهمایی بین المللی از این نوع است که در اسلو برگزار شده است. اولین سمپوزیوم سال گذشته در دانشگاه جورج تاون آمریکا برگزار شده بود. در این تبصره کوشش میکنیم به نکاتی مکتب کنیم که بیشتر در تناقض با این سمپوزیم و سر خط آنست.

این اولین بار است که بانوی اول افغانستان در یک گردهمایی بین المللی حضور می یابد و سخنرانی می کند. رولا غنی در سخنرانی اش می گوید (زنان این کشور باید به ابزارهای واقعی قدرت در عرصه های مختلف دسترسی داشته باشند تا بتوانند جایگاه واقعی خود را در جامعه باز یابند).

خانم رولا سعاد غنی، در شهر بیروت، پایتخت لبنان به دنیا آمده است، در دانشگاه آمریکایی بیروت درس خوانده و در رشته روزنامه نگاری لیسانس دارد و در روابط بین الملل تا مقطع فوق لیسانس تحصیل کرده است.

زمانیکه دولت وحدت ملی به میانجی گری جان کری بعد از ماه ها مناقشه شکل گرفت از اقدامات غنی احمدزی یکی هم دادن اسم جدید یا لقب افغانی «بی بی گل» به همسرش رولا سعاد بود. خانم رولا با پیشانی باز و "سکوت زنانه" این تعرض غنی را پذیرفت.

سوال پیدا میشود که خانم رولا غنی چطور توانست اسمی که سالها جزء هویت و شخصیت اش بود، با رسیدن همسر به قدرت یکشنبه از او گرفته میشود و اسم بی بی گل (لقب افغانی) به او تحمیل میشود را به

زن در نهایت و در بهتری حالت به یک فمینیسم اسلامی پایان خواهد یافت و مدل اسلامی زن نیز جز یک زن با حجاب و اسیر در خرافات چیزی دیگری بوده نمیتواند.

همه میدانیم که رهایی زن و حضور وی در جامعه ایجاب دولتهای سکولار و جدایی دین از دولت را میکند. حال اینکه در افغانستان خشونت ها و انقیاد زنان با صدور آیات قرآن مجوز داده میشود.

نکته دیگر تأیید رولا غنی بر " ابزار واقعی قدرت برای زنان " حضور آنان در مجلس ورده های مدیریتی بالا تر میباشد!

برای زن افغانستانی تا حال آزادی به شکل واقعی آن مفهوم نیست، اصلاً تا به حال حضور اجتماعی و سیاسی زن در جامعه زیر سوال است. بلندگوهای مساجد همواره مردان را به ضرب و شتم زنان شان برای حفظ قدرت مردسالاری تشویق میکنند.

مردان در شهر و ولایات زنان شان را گوش و بینی میرنند، ملاها کودکان دخترپسر را در نقاط مختلف کشور مورد تجاوزجنسی قرار میدهند و خشونت در مقابل زنان به شکل فجیع آن جریان دارد.

از طرف دیگر از سیاست های شور و شریک دولت وحدت ملی بنیادگرایان در پیشبرد اهداف شان استفاده میکنند درین اواخر ما شاهد انتحاری های پیهم در سراسر افغانستان استیم که بیشترین قربانیان را زنان و اطفال تشکیل میدهند،

زنان افغانستان شدیداً به آگاهی ضرورت دارند. عقب مانده گی فرهنگی، بی سوادی و باور های مذهبی از جمله عواملی هستند که زنان افغانستان را نه تنها در محدوده مرز های افغانستان خردوخمیر کرده است بلکه در کشور هایی خارج از افغانستان نیز آنان را سایه وار تعقیب میکند چنانکه آنان علیرغم سالها زنده گی در کشور هایی میزبان به سبب فشار های موجود در خانواده و حفظ فرهنگ و سنت های عقب مانده و مردسالار و خانه نشینی حتی قادر به تکلم زبان کشورهای میزبان نیستند.

مشاهد حضور زنان زیادی در پارلمان سنا و زارت خانه ها در زمان کوزی بودیم. بودن سمبولیک این زنان در قدرت چه دردی را مداوا کرد؟ وحشیانه ترین قوانین ضد زن تازه در حضور همین " زنان قدرتمند" از طرف بنیادگرایان اسلامی طرح و تصویب

شد.

خانم رولا فراموش کرده اند که قانون احوال شخصیه اهل تشیع که توسط شورای علمای اهل شیعه طرح واز جانب حامد کرزی توشیح شده است، آپارتاید جنسی را در قالب جداسازی اماکن آموزش، کار، خرید و فروش و حتی ممنوعیت مسافرت زنان بدون محرم و قومیت مردان برزنان را نهادینه و قانونمند ساخته است.

از سوی دیگر قانون منع خشونت علیه زنان در افغانستان که به منظور دفاع و إعادة حیثیت نسبی برای زن افغانستانی پس از ۳ یا ۴ سال فشار، جدال و مشقت از طرف حامد کرزی توشیح گردید و هنگامی که جهت نهایی شدن به مجلس افغانستان راجع شد ملا تره خیل محمدی و جمعی دیگر از نماینده گان مجلس که تا دندان مردسالار و خشونت پیشه اند با توجیه اینکه تصویب این قانون مغایر ارزش های اسلامیت است از تصویب نهایی آن سر باز زدند و بالاخره تصویب این قانون پای در هوا باقی ماند.

اگر قرار باشد زن افغانستانی تابو های جنسیتی را بشکند باید با آگاهی و توانایی سمت گیری و اعلام موضع نماید، در غیر آن از وجود زنان مطیع و گوش به فرمان تغییر مثبتی در وضعیت زنان ایجاد نخواهد شد بلکه حتی خطرناک نیز خواهد بود. اگر خانم رولا از بودن فقط ۳ وزیر زن (خانم ثریا دلیل، آمنه افضلی و و داکتر حسن بانو غضنفر) اظهار رضایت میکند چنین زنانی، به مراتب مطیع تر و مراقبتر برای حفظ منصب سیاسی خود هستند. از طرف دیگر هم این زنان ویتترین های خوبی خواهند بود در مجامع حقوق بشری برای شکستن صدای اعتراض در مورد خشونت ها و تبعیضات علیه زنان. این " زنان قدرتمند" تیغ های دولبه یی هستند که هم در عرصه حقوق بشر به دولت وحدت ملی کمک میکنند و هم در مجالس برایشان وقت داده خواهد شد که به نماینده گی زنان زیر ستم افغانستانی سخن بگویند.

خانم رولا از زنانی چون گوهرشاد بیگم، رابعه بلخی، عایشه درانی و ملکه ثریا، مثال میاورد، که همه متعلق به طبقات بالای افغانستان بوده اند.

درین سمپوزیم تمام شرکت کننده گان از رویا های زیبای زنان طبقات بالایی در آینده سخن گفتند. مگر با تأسف از زنانی که از اثر خشونت های خانه گی، اجتماعی و دولتی با کودکان شان سالهاست در زندانها انواع دیگر خشونت را تجربه میکنند حرفی زده نشد،

خانم رولا نگفت که میلیونها دالر امریکایی کدام درد دختران خیابانی افغان را که همه روزه مورد تجاوزجنسی قرار میگیرند و حتی از بخت نگون شان پدرومادری هم ندارند که فریاد شان را بشنوند مداوا کرده است والتیام بخشیده است؟!

خانم رولا میگوید بهبود وضعیت زنان در سیزده سال گذشته، از مهم ترین برنامه های دولت افغانستان و حامیان بین المللی این کشور بوده است.

درحالیکه ما شاهد بدترین خشونت ها در مورد زنان درین دوره سیزده ساله بوده ایم. آمنه و امثال آمنه ها سنگسار شدند، زنان مُتله شدند، زنان بر ملا فروخته شدند کودکان سه ساله مورد تجاوزجنسی قرار گرفتند، زنان از خشونت فرار کرده دوباره زندانی شدند. نمیدانم از کدام بهبود وضعیت زنان خانم رولا صحبت میکند. معیار وضعیت زنان را ما از زمان طالبان نمی سنجم، در حدود هشتاد سال پیشتر از امروز بعد از کشته شدن حبیب الله، امان الله زمام امور را به دست گرفت که میشود گفت برای نخستین بار نهضت زنان افغان از همین زمان آغاز شد. اصلاحات عمده یی که میتوان از آن نام برد عبارت بودند از:

ایجاد امکان تحصیل برای دختران تا درجه ابتدایی مانند پسران

لغو قانون تعدد ازواج، منع نکاح دختران زیر ۱۶ سال، از بین بردن برده گی خانه گی، اعزاز اولین گروپ از دختران دانشجو به کشورهای اروپایی و ترکیه.

در سال ۱۹۲۰ اولین بار انجمن حمایت نسوان به سر پرستی کبرا خواهر امان الله به خاطر حفظ حرمت زنان در داخل خانه در مقابل همسران شان ایجاد گردید و نخستین مکتب ابتدایی مخصوص خانمها به نام مستورات تأسیس شد. در ۱۷ مارچ ۱۹۲۱ نخستین شماره مجله زنان به نام ارشادالنسوان منتشر شد. محتوای این مجله در مورد آزادی های نسبی زنان بود که تا سال ۱۹۲۵ ادامه داشت.

در سال ۱۹۲۷ امان الله همراه با خانمش ملکه ثریا به کشور هایی ترکیه، ایران روسیه، انگلیس، آلمان، فرانسه، ایتالیا، مصر و هندوستان سفر کرد که بعد از بازگشت به کشور سنگرایی و تعصبات سران قبایل را به انتقاد گرفت و در جهت بازسازی و ارتقای کشور گام برداشت.

اما اصلاحات او به ویژه ها ادامه در صفحه ۱۱

کمونیستها و سوسیالیست‌های کارگری به حیث یگانه امید برای رهایی بشریت و نابودی نظام سرمایه داری و بربریت کارمزدی و بر پایی جامعه درخور و شایسته انسان امروز، سنگین تر از قبل شده است و صف این مبارزین نیز دارد هر روزه گسترش می یابد.

ما نیز همانند شما اعتقاد داریم که جمهوری اسلامی سرمایه در ایران باید با قهر انقلابی طبقه کارگر و فعالین سوسیالیست و مردم آزادیخواه بزیر کشیده شود. جمهوری اسلامی و طبقه حاکم از بدو قدرت گیری نامیمونش پس از قیام با شکوه بهمن، از ترس بروز "فتنه بزرگ" یا همان "طوفان انقلابی" مردم آزادیخواه در پیشاپیش آن طبقه کارگر، تب مرگ بر تنش مُستولی بوده و است. به قول زنده یاد منصور حکمت: "این هیولا را نمیشود در قطی کرد!" طبقه کارگر و جنبش سوسیالیستی کارگری در ایران برای تحقق این امر شریف و انسانی نیاز به همدلی، اتحاد و تحزب دارد. بگذار این کنگره مَحکمی باشد برای رفتن به پیشواز چنین امری خطیر.

رفقا! همانسان که شما خود به درستی تحلیل و بررسی کرده اید، سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان نیز معتقد است که پیروزی انقلاب کارگری در ایران می تواند جرقه یی باشد که تمام خاورمیانه را به سمت رهایی و تلاش برای آن، کمک نماید. با سرنگونی جمهوری فاشیستی اسلامی این دُژ ارتجاع و توحش سرمایه داری توسط طبقه کارگر، کمونیست ها و جنبش آزادی خواهانه مردم ایران، طبیعی است که تأثیر به سزا و الهام بخشی روی مردم محروم، طبقه کارگر و جنبش سوسیالیستی کشورهای همجوار و منطقه خواهد داشت و بالتبع مایه نگرانی و ترس نیروهای بورژوازی و نظام سرمایه داری. سازمان سوسیالیستهای کارگری امیدوار است تا نتایج کار کنگره شما گام بلندی باشد برای تسخیر

سنگر های جدید و امید آفرینی های واقعی و بزرگ.

رفقا! در افغانستان تحت اشغال آمریکا و ناتو، بورژوازی بین المللی و بومی دارند مشق دموکراسی میکنند. در "انتخابات" ی که اخیراً به راه انداختند آخر کار و پس از پایان کارنیوال انتخاباتی که در آن برخی از رأی دهنده گان از جانب اوباش جنایتکار اسلامی طالبان به دلیل مشارکت در انتخابات قطع عضو شدند و انگشتان شان را از دست دادند و برخی هم به قتل رسیدند، حاصل آن "دولت وحدت ملی" از ترکیب دو جریان فوق ارتجاعی و صد البته با تأیید دولت آمریکا و متحدانش در ناتو بود. قدرت حاکمه در آمریکا توانست بحران ناشی از انتخابات را که در آن دو جناح ارتجاع قومی - اسلامی صف آرائی نموده و داشتند باز حمام خون بپا می کردند، مدیریت نمود و پروژه "دموکراتیزاسیون" شان را از ورطه سقوط جدی نجات داد. با ایجاد و مهندسی "دولت وحدت ملی" به رهبری اشرف غنی احمدزی در حقیقت آمریکا و ناتو زمینه عقد پیمان امنیتی را فراهم نمودند تا بتوانند در پرتو آن حضور دایمی و ایجاد پایگاه های نظامی شان را ضمانت کنند و مشروعیت بخشند، چیزی که کرسی با نوعی از حس ناسیونالیستی از امضای آن سرپچی کرد. از نظر ما امضای این پیمان که مبین حضور گویا "قانونی" نظامیان ایالات متحده برای مدت های نامعلومی در افغانستان است، افغانستان را رسماً در چنگال آمریکا و حوزه نفوذ آن قرار داد که ادامه بسط و تعمیق هرچه بیشتر مناسبات سرمایه دارانه و بالتبع ظهور طبقه کارگر صنعتی را در بر دارد. حاکمیت ارتجاعی ترین نیروها و باورها و هم کاسه شدن آنها از یک جانب و بسط مناسبات کاپیتالیستی و مدغم شدن جامعه افغانستان در بازار جهانی و مبارزه طبقاتی، وظایف و مسؤولیتهای جنبش سوسیالیستی کارگری و سازمان ما را بیشتر از گذشته سنگین

میسازد.

سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان در پیکار رهایی بخشی که شما رفقا و طبقه کارگر ایران درگیر آن هستید، خود را در کنار شما و شریک این مبارزه و پیکار می داند. جنبش سوسیالیستی کارگری در افغانستان در بدترین شرایط درگیر جدال سخت و سهمگینی با ارتجاع اسلامی و رژیم حاکم و حامیان آنها در کمپ بورژوازی بین المللی به رهبری آمریکا و ناتو می باشد. مبارزه با رژیم ارتجاعی حاکم و دفع سلطه جوئی نیروهای نظامی دولتهای سرمایه داری بدون مبارزه با مناسبات سرمایه داری حاکم و بدون همبستگی و همیاری جنبش جهانی طبقه کارگر و نیروهای سوسیالیستی به پیروزی نمی رسد. امروز علاوه بر واقعیت جهان معاصر و ضرورت عینی همبستگی طبقاتی در سطح جهان، اوضاع سیاسی منطقه و همسرنوشتی و مختصات بارز و یکسان جنبش سوسیالیستی کارگری نیروها و فعالین این جنبش را بیشتر از هر زمانی به هم دیگر پیوند می زند. سرنوشت جنبش سوسیالیستی کارگری و امر پیروزی جنبش طبقه کارگر در ایران و افغانستان بیش از هر زمان دیگری از ما می طلبد که در همه عرصه های این جدال دست در دست همدیگر قرار دهیم و مدد و همکار هم باشیم. امیدواریم که کنگره نهم حزب شما بستری باشد برای زدودن فاصله ها و اختلافات فرعی میان جنبش کمونیستی. برای شما رفقا آرزوی موفقیت های بزرگ در پیاده کردن تصامیم این کنگره حزبی داریم.

زنده باد سوسیالیسم!

زنده و پاینده باد همبستگی

جنبش سوسیالیستی کارگری!

شورای مرکزی سازمان

سوسیالیستهای کارگری

افغانستان

Workers Socialism

Workers Socialist Organization of Afghanistan

A political and analytical journal

Issue 11

December 2014

گزارش اشتراک نماینده سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان در کنگره نهم

حزب کمونیست کارگری ایران

کرده است، در حقیقت وجود بحران مزمن درونی خودش را به نمایش میگذارد. نظام سرمایه داری معاصر برای رفع و رجوع بحران اقتصادی بی که در سطح جهانی به آن گرفتار آمده است و برای خروج از آن، دارد بشریت را به پرتگاه نابودی سوق می دهد. ملیتاریسم، رشد و تولید فاشیسم، تروریسم دولتی و اسلامی و قوم گرایی و ناسیونالیسم و بالاخره تجهیز و به کار انداختن هیولای اسلام سیاسی از تبعات بلافصل این سیستم و استراتژی فوق آن بر جهان با هر ابزاری است. شکست خیزش های مردمی و مسخ آنها در شمال افریقا و خاورمیانه، دفاع از جنایات دولت فاشیستی اسرائیل، عروج فاشیسم در اوکراین و تجهیز مادی و فکری آن، شیوع امراض خانمان برانداز، بیکاری و فقر و تشدید استثمار طبقه کارگر جهانی، شاخص های این بحران را تشکیل میدهند. رهائی بشریت از نکبت نظام سرمایه داری و مصائب آن و حل معضل های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی گسترده در سطح جهان بر عهده طبقه کارگر و جنبش سوسیالیستی کارگری است، گزینه سومی وجود ندارد. بدین جهت رسالت و مسئولیت

است پذیرید. سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان با توجه به تلاش و مبارزه حزب کمونیست کارگری ایران در عرصه های مختلف مبارزه و با توجه به نقشی که به لحاظ تاریخی در جنبش کمونیستی ایران اداء نموده است و مهمتر از آن به دلیل درک انترناسیونالیستی، هم سرنوشتی و مشترکاتی که جنبش سوسیالیستی کارگری در جهت امر پیش برد مبارزه سوسیالیستی به ویژه در اوضاع جاری و مصائبی که بشریت در کل و جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر به صورت اخص در سطح منطقه و جهان به آن مواجه است، اعتقاد دارد که جنبش سوسیالیستی کارگری در اوضاع و احوال جاری در منطقه و جهان به دور از درک های نادرست سکتاریستی رایج و مسلط بر برخی از نیروهای سیاسی چپ، بیشتر از هر زمان دیگری نیاز به همکاری و همیاری دارد. از این رو این جنبه فعالیت و تقویت آن یکی از اهم وظائف ما را تشکیل می دهد. امیدواریم که کنگره حزب شما در این زمینه بیشتر از قبل توجه مبذول بدارد و در امر تحقق آن به ویژه در سطح منطقه پیش گام باشد.

ما میدانیم که در اوضاع کنونی و با سببیتی که سرمایه داری جهانی برای جنگ طبقاتی پیش

در پاسخ به دعوتنامه حزب کمونیست کارگری ایران مبنی بر اشتراک هیأتی از سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان در نهمین کنگره آن حزب رفیق پیکارجو به نماینده گی از سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان در کنگره یاد شده که به روزهای هجدهم و نوزدهم اکتبر ۲۰۱۴ در دوزلدورف آلمان برگزار شد اشتراک و پیام شورای مرکزی سازمان سوسیالیستها کارگری افغانستان را برای حضار در کنگره قرائت کرد که مورد استقبال گرم و رفیقانه هیأت رئیسه و حضار مجلس قرار گرفت و متن کتبی آنرا که در ذیل این گزارش نیز به نشر سپرده میشود به هیأت رهبری آن حزب تقدیم نمود.

پیام شورای مرکزی سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان به کنگره نهم حزب کمونیست کارگری ایران

رفقا و حضارگرامی شرکت کننده در کنگره!

بدین وسیله شاد باش های رفیقانه ما را به مناسبت برگزاری موفقانه کنگره حزب تان که خود یک رویداد خجسته و امید بخش